دو امتحان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم
اجمعین الی یوم الدین چنین گوید بندهٔ احقر و افقر المفتقر الی الله
علی بن نصر الله التبریزی المرحوم که این کلماتی است قلیله مشتمل بر مطالب جلیله در اثبات
سببیت و علیت ائمهٔ اطهار و حجج ابرار علیهم صلوات الله القهار ما دام اللیل و النهار
و نوشته شد بجهة فرمایش سرکار جلالت مدار فخامت و ثار عظمت شعار مصدر عز و افتخار
مروج شریعت پیغمبر مختار ملاذ کبار و ملجاء صغار صاحب مشفقین جامع ریاستین خدام
اجل و اکرم و اشرف و امجد نواب عالی خسرو خان المؤید بلطف المنان موصول
عزه و جلاله الی ظهور بقیة الله صاحب العصر و الزمان علیه و علی آبائه الالاف الصلوة
و السلام من الرحمن ما کر الجدیدان و سمر السمران و چون فرمایش فرمودند که بزبان فارسی
نوشته شود که تا عوام و خواص بهره مند باشند لهذا بزبان فارسی عامیانه نوشته شد
مرتب است بر مقدمه و پنج باب امیدوارم که خداوند وهاب براه صواب هدایتم فرماید
و حق را بر زبانم جاری سازد بحق ائمهٔ اطیاب و ساده انجاب علیهم صلوات الله

تا طلوع نجم و غاب		در بیان اموریست که پیش از شروع در مقصود دانستن آنها
لازم است و ما آن امور را در ضمن فصولی چند بیان میکنیم ان شاء الله		در تحقیق
معنی علت از احادیث اهل بیت علیهم السلم بدانکه ما در همه چیز مقلد ائمه علیهم السلم هستیم هر چه
از ایشان رسیده میگوئیم و هرچه نرسیده نمیگوئیم زیرا که هرچه از ایشان رسیده حقست و
و هرچه نرسیده باطل چنانکه جناب باقر علیه السلم فرمود لیس عند احد من الناس حق و لا
صواب و لا احد یقضی بقضاء حق الا ما خرج من عندنا اهل البیت الحدیث و آنچه که از
احادیث فهمیده میشود آنست که علت و سبب بیکمعنی هستند بجهة آنکه امام رضا علیه السلم
میفرماید که علة الاشیاء صنعه و الصنع لا علة له و جناب صادق علیه السلم میفرماید چنانکه
در کافی از عمر بن اذینه روایت کرده است که گفت حضرت صادق علیه السلم فرمود خلق الله
المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة پس بدلالت اشاره آن استنباط کردن مطلبی
از جمع کردن میانه دو دلیل معلوم شد که علة بمعنی سبب است بواسطه آنکه صنع در
لغت بمعنی سببیت است و در حدیث اول فرمودند که علة همه چیزها صنع خدا است
و صنع برای او علتی نیست و در حدیث ثانی فرمودند که خلق کرد خداوند همه اشیاء را
بسببیت مشیت که بمعنی صنع است و جمع میان این دو حدیث دلالت میکند بدلالت
واضحه بر اینکه علة و سبب هر دو یک معنی است		در تنویع علت بدانکه حکما علت را بدو
تقسیم کرده اند یک قسم را علة تامه گفته اند و یک قسم را علة ناقصه و گفته اند که علة تامه چیزی
گویند که اگر معلول موجود شود باید که او هم موجود باشد و عقل تجویز نکند که معلول موجود
باشد و علة موجود نباشد اما بعکس نبوده باشد یعنی چنین نبود که هرگاه علة تامه موجود
شود البته باید معلول هم لابد موجود شود بلکه عقل تجویز کند که علة موجود باشد و معلول

موجود نباشد اما این تجویز عقلی واقع نباشد بلکه در واقع و بحسب خارج هر دو باهم موجود
باشند مانند حرکت ید و قلم چه عقل حکم کند که حرکت قلم بدون حرکت ید که قلم در و باشد تواند بود
و حرکت ید بدون حرکت قلم تواند بود بمحض تجویز عقلی و تواند بود که واقع باشد اینکه ید گاه قلم در
دست حرکت کند و قلم حرکت نکند بلکه در خارج و واقع حرکتین معا موجود باشند و گفته اند علت با
چیزی را گویند که عقل تجویز نکند معلول موجود باشد مگر اینکه علت ناقصه موجود باشد و گاه واقع
میشود که علت ناقصه موجود بود و معلول موجود نبود و فرق میان علت تامه و علت ناقصه همین
باشد مانند واحد و اثنین چه عقل تجویز وجود اثنین بدون وجود واحد نکند و بسیار باشد که واحد
موجود باشد بدون اثنین و نیز تقسیم کرده اند هر یکی ازین دو قسم را بعلت وجود و علت ماهیت
مثال علت تامه وجود را نیار آورده اند که مفید وجود حرارت است و با فتاب آورده اند که
وجود ضوء نهار است و مانند آنها و مثال علت ناقصه وجود ابر که و نیز همچنین آورده اند نسبت
که سرگینها و نیز همچنین شها علت ناقصه وجود بتر بد و مثال علت تامه ماهیت را بجنس
و فصل او مثال حیوانیت و ناطقیت که علت ماهیت انسانند زیرا که قوام حقیقت انسان
جنس و فصل است و همچنین ماده شیء و صورت شیء را مثال آورده اند و مثال
ناقصه ماهیت را بجنس تنها آورده اند و فصل تنها مثل حیوانیت تنها و ناطقیت تنها که اگر یکی
ازین دو تا نباشد ماهیت انسان محقق نباشد پس قوام انسان بدون یکی ازین دو تا ممکن
لهذا هر یکی را علت ماهیت نامیده اند لکن علت ناقصه زیرا که هر یکی از جنس و فصل تنها متقوم ماهیت
انسان نیست بلکه احتیاج بانضمام دیگری دارد و علت مفیده وجود اگر خود افاده کند وجود
شیء را آنرا فاعل و علت فاعلی گویند و اگر باعث وداعی باشد دیگری را بر افاده وجود شیء آنرا علت غائی
و علت غائیه خوانند مثال علت فاعلی را بذات نجار آورده اند نسبت بسریر و مثال علت غائی

بتصوّر کردن نجّار وصول نفعی را بسوی خود آورده اند چه تصوّر نفع باعث شود نجّار را بر ساختن
سریر و علّت ماهیّت اگر ماهیّت با آن هنوز بالقوّه باشد و بالفعل و تمام نباشد آنرا علّت
مادّی و علّت قابلی نیز گفته اند چون پارهٔ چوب نظر به سریر و اگر ماهیّت با آن بالفعل و تمام باشد آنرا
علّت صوری خوانند چون هیات سریره که گشت بپارهای چوب موضوع شده بترتیب مخصوص
اگر یکی بگوید که میان ماده و علّت مادّی و صورت و علّت صوری چه فرقست در جواب گوییم
که ما همین بحث را مکرّر کرده ایم و از بسیاری پرسیده ایم باین طور که یکی نیست و نیکه منسوب الیه با منسوب
یکی نیست بلکه منسوب الیه غیر از منسوب است مثل اینکه میگویی زید بغدادی بغدادی اسم منسوبست
عبارتست از زید از این بابت حمل میکنی بر زید و بغداد منسوب الیه است و بی شک آن غیر زید است
در اینجا هم میگویی علّت مادّی علّت را نسبت میدهی بماده چنانکه زید را نسبت بغدادی میدهی
پس باید علّت مادّی غیر از ماده باشد و حال آنکه مثل سریر علّت مادّی بجز ماده نیست و
علّت صوری بجز صورت جوابی از ایشان نشنیده ایم و ما انشاء الله جواب این سؤال را بوجهی بیان میکنیم
که رفع اشکال میشود و اعتراض از علماء متقدّمین رضوان الله علیهم برداشته میشود ایشان صاحب
علم بودند اصطلاح را موافق حکمت وضع کرده اند امّا بعض جهّال اصطلاح ایشان را بر خورده بیان میکنند
بلکه کسی اعتراض وارد میسازد و از جواب عاجز میشوند متعرّضین هم چنین خیال میکنند که علمای
متقدّمین هم مرادشان همین بوده نفهمیده اعتراض را بایشان هم وارد میکنند و حال آنکه
شان ایشان اجلّ از این است پس میگوییم مراد حکما و علماء رضوان الله علیهم از این علّت
ماهیّت است یعنی علّت قوام شیء نه علّت وجود شیء چنانکه سابق اشاره کردیم پس فرق
میان علّتین و مخفی نماند که علّت از اجزاء علّت ماهیّت و اینها علّت ناقصه میشود به علّت تامّه
بجهت اینکه مراد از این علّت اجزاء مرکّب است نسبت بمرکّب که اگر اجزا نباشد مرکّب نمیشود متحقّق

دلالت بر ترکیب از تعدد اجزا اگرچه دوتا باشد که نهایت مرتبه قلت است و همچنین که قوام شیئی
موقوف شده باشد باشیاء متعدده پس هر یکی از آن اشیاء در حال انفراد علت تامه آن شیئی نیست
بالبداهه مثلا انسان مرکبست از جنس حیوانیت باشد و فصل که ناطقیت باشد این دوتا یعنی جنس و فصل
علت قوام انسان اند که مرکب ازین دوتاست جنس بمنزله ماده است و فصل بمنزله صورت هر یکی ازین
دوتا منفردا علت قوام انسان نیست ولکن این دوتا باهم در حال اجتماع علت قوام انسان است
پس هر یکی را ازین دوتا اگر بانسان نسبت میدهی که مرکب از آنهاست علت مینامی ولکن علت ناقصه
و اگر نسبت بهمدیگر میدهی یعنی جنس را نسبت بفصل میدهی و یا بالعکس آنوقت جنس را ماده میگویی و فصل را صورت
پس فرق میان ماده و علت مادی و صورت و علت صوری معلوم شد و ماند جواب آنکه منسوب اینجا
چه چیز است و منسوب الیه چه چیز است آیا عین هم میشوند یا تغایری درمیان هست و در جواب این
عرض میشود که منسوب الیه غیر از منسوب است و منسوب الیه درینجا لفظ ماده است و لفظ صورت و منسوب
خود ماده است و خود صورت پس معنی علت مادی یعنی علتی است که با ماده اطلاق میشود و علت
صوری یعنی علتی است که بآن صورت گفته میشود ولکن ماده گفتن و صورت گفتن در حین ملاحظه این
علل است نسبت بهمدیگر و شاهد برین معنی از قول حکما بر سبیل اجمال قول آخوند ملا عبدالرزاق لاهیجی
که هر مادی میگوید و فرق باشد میان ماده و علت مادی و همچنین میان صورت و علت صوری است
چه ماده قیاس بصورت باشد و علت مادی قیاس بمرکب از ماده و صورت مثلا هیولی ماده است
نظر بصورت جسمیه و علت مادی است نظر بجسم و همچنین صورت جسمیه صورتست نظر بهیولی و علت
صوری است نظر بجسم انتهی کلامه بدانکه اثبات خدا علت گفتن جدید نیست با دله
قطعیه نقلیه و عقلیه اما ادله نقلیه بسیار است و از آنهاست قول امام علیه السلام در دعای عدیله
که میفرماید کان علیما قبل ایجاد العلم و العلة زیرا ازین کلام شریف چنین معلوم میشود

که علت موجد است و محدث و ذات خدا محدث و موجد نمیشود و از آنهاست قول امام علیه السلام

که میفرماید علة الاشیاء صنعه والصنع لا علة له و وجه دلالت این حدیث آنست که امام علیه السلام

نفی فرمود علتی از برای صنع و فرمود صنع علت ندارد و اگر بذات خدا علت گفتن صحیح بود

میفرمود که ذات خدا هم علت صنع است چون مشیت از فعل خدا و مشیت خدا چیزی غیر از

ذات نیست و بر ذات هم علت گفتن جایز نبود لهذا امام علیه السلام فرمود که صنع علت ندارد و از

آنهاست قول امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث اعرابی زمانی که سؤال کرد از عقل چنانکه در کتاب

مخازن الاسرار روایت کرده که فرمود العقل جوهر بسیط دراک محیط بالاشیاء من جمیع جهاتها

عارف بالشیء قبل کونه شیئا فهو علة الموجودات و نهایة المطالب انتهی از این حدیث هم معلوم شد

که علت غیر از ذات است و صفت حادث است و هرچه صفت حادث است باید از خدا سلب شود

کل ما یمکن فی المخلوق یمتنع فی خالقه کنهه تفریق بینه و بین خلقه و از آنهاست حدیث امام رضا علیه السلام

چنانکه در مخازن الاسرار روایت کرده که آنحضرت بسلیمان مروزی فرمود لیس لک ان تسمیه

بما لم یسم به نفسه یعنی نمیرسد بتو که نام بگذاری بخدا چیزی که خودش خودش را بآن اسم مسمی نکرده باشد

و در این مضمون احادیث بسیار است مثل حدیثی که در کافی از ابوقره روایت کرده که با امام رضا

علیه السلام عرض کرده که بخدا المحمول میتوان گفت یا نه آنحضرت در جواب فرمودند که قال الله لله الاسماء

الحسنی فادعوه بها و لم یقل فی کتابه انه المحمول تا اینکه فرمود و لم یسمع احد آمن بالله و عظمته قط

قال فی دعائه یا محمول الحدیث و مثل حدیثی که در کافی از محمد بن حکیم روایت کرده

که کشف جناب موسی بن جعفر علیهما السلام بپدرم نوشت که ان الله اعلی و اجل و اعظم من ان

یبلغ کنه صفته فصفوه بما وصف به نفسه و کفوا عما سوی ذلک و باز در کافی از امام رضا

روایت کرده که آنحضرت فرمودند اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک و لا اشبهک بخلقک انت

و باز در آن کتاب روایت کرده که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند که بم عرفت
ربک قال بما عرّفنی نفسه انتهی و مضمون این احادیث باتفاق کل علماست که همه علما فرموده‌اند
که اسماء الله توقیفیه است یعنی هر اسمی را که خدا بر خودش قرار داده و بر ما اعلام فرموده که ما او را
بآن اسم بخوانیم و آن اسمها را اطلاق بکنیم همان اسم خدا را میخوانیم و بر او اطلاق میکنیم و گرنه
نمیتوانیم از پیش خودمان برای خدا نام بگذاریم و این بجهة آنست که اسم گذاشتن فرع شناختن است
تا یکمرتبه شخص را نشناسد و از غیر تمیز ندهد نمیتواند برای او اسم بگذارد و چون ذات خدا را احدی نشناخته
و نمیتواند بشناسد زیرا که خدا با او غیر او در عرصه وجود نیست که او را بشناسد و گرنه لازم میاید که خدا
محدود باشد و آن هم کفر صریحست پس در هر وقت خودش میداند که چه اسم مناسب ذاتست
و چه صفت لایق ذاتست آنوقت به بندگان خود بیان میکند که مرا باین اسم بخوانید و ما رجوع
میکنیم بآیات قرآن و احادیث و زیارات و ادعیه که از ائمه علیهم السلام ماثورست می بینیم
در هیچ جا اسم علت برای خدا اطلاق نشده و گرنه علما روایت میکردند و از اینجا معلوم میشود که بذات
خدا علت گفتن صحیح نیست و از این قبیل دلیل نقلی بسیار است ما اکتفا میکنیم بهمانهائیکه نقل کردیم
زیرا که در آنچه مذکور شد کفایتست برای کسانیکه طالب دین و هدایت باشند و از عناد و لجاجت
دور باشند العاقل یکفیه الاشاره و الجاهل لا تنبهه بالف عبارة و اما ادله عقلیه پس آنها هم
بسیارند و ما بعضی از آنها را که دلیل واضح و برهان لائحست ذکر میکنیم از آنهاست آنکه
اگر ذات خداوند علت باشد لازم میاید که مقارن اشیا باشد و متصل بمعلولات بوده باشد
و هر چیزیکه متصل باشد بچیز دیگر لامحاله آن متصل شبیه میشود بآنچه متصل باو شده و از این لازم
میاید که خدا شبیه بمخلوق باشد و این نیز کفر صریحست که احدی از علما انکار نمیکرده و دلالت
میکند بر اینکه علل متصل بمعلولاتند و اسباب متصل بمسببات حدیثی که در کافی از امام علی النقی علیه السلام

روایت کرده در باب نفی رؤیت و در آخر الحدیث میفرماید لانّ الاسباب لابدّ من اتصالها بالمسبّبات یعنی بدرستی که اسباب لابد است از اینکه متّصل بمسببات باشند و از آنهاست اینکه اگر ذات خدا علّت باشد لازم می‌آید که متناهی و محدود باشد زیرا که علّت متناهی معلول است و معلول متناهی بعلّت و هر چیز که متناهی بغیر خود میشود یعنی با وجود او غیر او هم میشود محدود میشود و احتمال زیاده و نقصان دارد میرود و هر چه که در او احتمال زیاده و نقصان میرود ممکنست و حادث و دلیل بر این معنی هم قول جناب صادق علیه السّلام است در ردّ قول کسی که قائل بجسم بودن خدا بود چنانکه در کافی روایت کرده که حضرت فرمودند که اما علم انّ الجسم محدود متناه و الصورة محدودة متناهیة فاذا احتمل الحدّ احتمل الزّیادة و النّقصان و اذا احتمل الزّیادة و النّقصان کان مخلوقا الحدیث و از آنهاست اینکه علّیت از امور اضافیّه است یعنی علّت وقتی علّت میشود که ایجاد معلول کند و معلول را وقتی معلول میگویند که علّت داشته باشد و بدیهی است که اشیاء حادث شده و مخلوق یعنی نبودند پس خدا ایجاد کرد آنها را و ازین لازم می‌آید که پیش از ایجاد معلول بر خدا علّت گفتن صحیح نباشد حقیقة و بعد از ایجاد معلولات اسم علّیت حادث میشود پس درین صورت اگر ذات خدا موسوم باسم علّت شود و علّیت صفت ذاتیه باشد لازم می‌آید که در ذات حصول اختلاف حالات پیدا شود و متغیّر گردد و هر چه مختلف و متغیّر باشد حادث است قدیم نیست و این هم کفر محض است که قدم را از خدا سلب کنی و از آنهاست اینکه اگر خدا علّت باشد خالی از دو صورت نخواهد شد یا علّت تامّه میشود یا علّت ناقصه و در صورت اوّل لازم می‌آید که خدا در فعل اضطراری باشد که حکما فاعل موجب میگویند زیرا که باتفاق کلّ حکما علّت تامّه در ایجاد معلول مضطرّ است که نمیتواند ایجاد نکند چنانکه در کتب خودشان تصریح باین معنی کرده اند و این هم در حقّ خدا جایز نیست زیرا که خدا فاعل مختار است یعنی اگر میخواهد ایجاد میکند و اگر نمیخواهد ترک

ایجاد میکند و این جواب در حق کسانی است که عبارت از حکما باشند و علت تامه از فاعل موجب
میدانند اما کسانی که علت را در ایجاد معلول مضطر نمیدانند و حق هم با ایشان است جواب
ایشان همان جوابهایی است که پیشتر ذکر شد و در صورت دوم لازم میآید که خدا محتاج بامداد
دیگری بوده باشد و هرچه محتاج بامداد دیگری باشد قدیم نیست چه غنی از کل نیست و قدیم آنست
که غنی از کل باشد و کل محتاج او باشند و لازم میآید که خدا جزء حادث باشد و حادث بتمامه
از او باشند نعوذ بالله که کفری از این بالاتر چه میشود که خدا ماده اشیا باشد یا صورت اشیا و این
آنست که پیشتر فهمیدی که علت ناقصه در اصطلاح حکما علت قوام شیء را گویند مثل اجزاء مرکب حوادث
رجوع کن بفهم حقیقت مسئله را و از این لازم میآید قول وحدت وجود بهاید که خدا را ماده
میدانند کسی که بگوید شما هرچه دلیل عقلی نقل کردید یکی پیشتر نیاورده و حدیثها قلاداً در ضمن آن ذکر
کردید و شاهد آوردید پس فرق میان دلیل نقلی و دلیل عقلی چه چیز است زیرا که
در جواب میگوییم هرچه با دلیل عقلی آوردیم صرف دلیل عقلی است اگرچه در طبق آن احادیث
متعدده ذکر کرده باشیم و این بسبب آنست که اخبار و احادیث و آیات قرآنیه را دو گونه است یکی
تعبد محض است یعنی بیان احکام میکند و بدون اینکه اشاره بعلت و سبب و حکمت آن
احکام میکند و یکی آنست که در بیان استدلال عقلی اثبات مطلب میکند اول نقلی محض است
و در ثانی نقلیست در عین دلیل عقلی است بلکه دلیل عقلی محکم تر از آن مفروض نیست زیرا که از عقل کل
ناشی شده و هیچ شائبه جهل ندارد اما عقول سایر مردم عقل محض نیستند بجهة عوارض و معاصی
و اختلاط پس هر دلیل عقلی که شاهد از اخبار دارد دلیل عقلی محض است و الا دلیل عقلی
بودنش مشکوک فیه خواهد شد اما مبنی بر اگر یک حکیمی بجهة اثبات مطلب خودش یک دلیل عقلی
بیاورد و شما آن دلیل را از آن حکیم بشنوید باید در پیش شما از دلیل عقلی بودن آن بیرون نرود

همچنین است اخبار دیگر که برین سبیل استدلال شده اند بلکه همهٔ ادلهٔ عقلیه ادلهٔ نقلیه اند اگرچه در ضمن آن اسمی هیچ حدیث و آیه نباشد زیراکه دلیل نقلی آنست که از کتاب خدا یا احادیث نبی و ائمه علیهم السلام مأخوذ باشد و شکی درین نیست که عقول جمیع مردم بواسطهٔ ائمه علیهم السلام خلق شده یعنی از نور ایشان آفریده شده پس عقل هم نقلست نهایتش عقل حدیث کوچک است و نقل حدیث شرعی چه خوب گفته است شاعر

ستعرف ان العقل والنقل واحد   وذلک کلی باصل الحقیقة   برهان ان العقل نور منبّا

وذلک معلوم بحکم الضروریة   وان عقول الانبیاء وغیرهم   واشیاء عمّن شعشعه کالاشعة

مجمل کلام ازین فصل آنست که بدلیلهای قطعی که بعضی از آنها را درین فصل ذکر کردیم ثابت شده که ذات خداوند علت نیست چگونه و حال آنکه ما در فصل اول از حدیث امام علیه السلام ثابت کردیم که علت بمعنی سبب است و درین صورت اگر خدا علت باشد لازم می آید که پیش از خدا چیزی دیگر بوده باشد زیراکه لابد است در سبب که مسبوق بمسبّب باشد و مسبّب علت است نسبت بسبب پس آن مسبّب صاحب تأثیر است و سبب آلت او ست در ایجاد و تأثیر و این کفر صریح است چه لازم گرفته است حدوث خداوند را نعوذ بالله منه آنچه مذکور شد در فصول گذشته و ضبط کنید که در آخر رساله بکار خواهد خورد والسلام

در اثبات علّیت و سببیت اهلبیت علیهم السلام بطور اطلاق بدون آنکه باشیم مخصوص علت فاعلی یا علت مادّی و یا علت صوری و یا علت غائی و در آن هم چند فصل است

بدانکه علت وجود یعنی علتی که مفید وجود معلول باشد هم علت فاعلی است و هم علت مادّی و هم علت صوری و هم علت غائی باین معنی که همه سبب وجوداند اما فاعلی است که بمعلول خاص تعلق گرفته و هم سبب وجود مادّه و صورتی است که آن معلول از آن مرکب شده و هم سبب وجود غائی است که از ایجاد آن معلول منظور نظر علت بوده مثلا زید اگر عمرو را بزند بچوب تأدیب پس زید هم علت فاعلی است یعنی سبب وجود ضارب است که از ضرب آن مشتق است

و ضارب صفت زید است و قائم به زید است نه ذات زید یعنی پیش از زدن زید
هم زید است و بعد از زدن هم زید است بی تفاوت و اگر ضارب ذات زید بوده باشد
لازم میآید که پیش از زدن زید زید نباشد زیرا که ضارب نیست زیرا که ضارب بالبدیهه از
ضرب مشتق است چه طور میشود که مشتق موجود باشد بدون مشتق منه و تحقیق این مطلب ان
شاء الله الرحمن میآید و هم علت مادیست یعنی سبب وجود ماده ضرب است و هم علت
صوریست یعنی سبب وجود صورت ضرب است و هم علت غائی است یعنی سبب وجود
غایت ضرب است که ادب باشد یعنی حاصل کردن ادب پس هر جا که ما میگوییم خود ائمه
علیهم السلام علل اربعه هستند مراد ما همین است که بیان کرده شد نه اینکه علت مادی میگوییم
یا علت صوری مثلا همان معنی مصطلح مشهور را میخواهیم تا لازم بیاید که ائمه علیهم السلام مادۀ اشیا
باشند و یا صورت آنها چنانچه پیشتر مذکور کردیم و مراد از آن اصطلاح مشهور علت ماهیت است نه علت
وجود و مراد ما علت وجود است نه علت ماهیت از اینجا معلوم شد که بعضی از جهال با اصطلاح ما
برنخورده و میان علت وجود و علت ماهیت فرق نگذاشته اعتراض بجناب شیخ احمد
جناب مستطاب شیخ احمد اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه میکنند بهر که نبوا بما لم یحیطوا بعلمه
و اگر چنانچه در یک جایی جناب شیخ اجل و اکرم اعلی الله مقامه علت مادی فرموده باشند معنی
مصطلح مشهور را خواسته باشند تو فقط نور ائمه و یا شعاع ایشان میفرمایند چنانکه در مواضع
کثیره همین طور قید آورده اند هر که رجوع کرده باشد بکتب آن بزرگوار میفهمد
بدانکه علمای نحو و غیر ایشان اتفاق کرده اند بر اینکه شرط است در تفضیل حقیقی مفضل با مفضل علیه
در ماده اشتقاق صیغه افعل التفضیل شریک باشد مع شیء زائد و گر نه تفضیل حقیقت
نخواهد شد مثلا میگویی زید اعلم از عمرو است پس لابد است از اینکه در مبدء اشتقاق اعلم

که علم باشد زید با عمرو شریک باشد در زیادتی هم داشته باشد در آن زیادتی را عمرو نداشته باشد

تا اینکه تفضیل درست باشد و دیگر آنکه تفضیل هم دو نوعست یکی تفضیل مطلق است و آن آنست

مفضل تفضیل داشته باشد بر مفضل علیه مطلقا یعنی من جمیع الجهات و در اینصورت اگر

هر فضیلتی که مفضل علیه داشته باشد همان فضیلت را مفضل هم داشته باشد مع شیئی زائد

و اگر چنانکه مفضل علیه یک فضیلتی دارد که مفضل آن فضیلت را ندارد پس از آنجهت مفضل نیست

بلکه مفضل علیه است و در اینصورت تفضیل تفضیل مطلق نمیشود بلکه مقید است و حال آنکه فرض ما

این بود که تفضیل تفضیل مطلق باشد و قسم دیگر تفضیل مقید است یعنی از یک وجه یا از دو وجه

باشد تفضیل میشود نه از کل وجوه مثلا میگوئی زید افضل از عمرو است از حیثیت علم نحو پس

در اینصورت اینقدر است که علم نحو زید بیشتر از عمرو باشد اما سایر علوم را دیگر لزوم ندارد که زید بیشتر از عمرو داشته

باشد بلکه میشود که در یکنوعی از علوم یا بیشتر سررشته عمرو و تسلط او زیاده از زید باشد و از این بابت تفضیل

بر زید داشته باشد پس از جهتی زید افضل میشود و از جهتی عمرو و چونکه اینمقدمه را فهمیدی عرض میکنیم که در پیش

کسی که در دین داشته باشد و انصاف بدهد از اینمقدمه که مذکور شد واضح و آشکار میشود که نسبت

علیت ائمه علیهم السلام بوجهی از وجوه راه توقفی دیگر نمیماند زیرا که بضرورت مذهب شیعه بلکه بضرورت اسلام

ثابت شده که ائمه علیهم السلام افضلند مطلقا از همه مخلوقات مطلقا یعنی جهت تفضیل ایشان مقید

بیک جهت یا دو جهت مثلا نیست بلکه از هر جهت افضلند و همچنین مخلوقاتی که مفضل علیه هستند آنها هم بطور

اطلاق چه انبیا باشد و چه اوصیای ایشان چه ملائکه چه اجنه بر همه اینها تفضیل دارند و باز بضرورت

دین و مذهب ثابت شده که خداوند امور عالم را از دست چهار ملک جاری میسازد رزق را بدست

میکائیل حیات را بدست اسرافیل و موت را بدست عزرائیل و علم را بدست جبرئیل اگر این باشد صاحب

باین ملائکه چهارگانه بواسطه ائمه علیهم السلام نرسد و در این امور هیچ مدخلیتی نداشته باشند چگونه افضل

از جمله اینکه میشوند اگر کسی اهل دین باشد بهمین دلیل اکتفا میکند لکن با حجة تمام حجت دلایل بسیاری
از آیات و اخبار را انشاء الله در این رساله مختصره بیان میکنیم هر کسی را جای حرف نماند
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم   بدانکه علما اختلاف کرده‌اند در اینکه
آیا ائمه علیهم السلام عین مشیت خدا هستند یا محل مشیت هستند بعضی قائل شده‌اند بر اینکه ایشان
علیهم السلام خود مشیتند و برای این مدعا دلایل بسیاری ذکر کرده‌اند از عقل و نقل عمده دلیل عقل
که در اثبات این مطلب آورده‌اند این است هر کسی و هر چیزی دیگر مشیت خدا غیر ذات خداست و حادث است
و ضرورت دین و مذهب شده اینکه محمد و آل محمد علیهم السلام اشرف جمیع مخلوقات و
افضل جمیع موجودات باشند و اگر ایشان عین مشیت نباشند بلکه بعد از مشیت باشند و مشیت سابق
بر ایشان باشد پس مشیت اشرف از ایشان میشود و این خلاف ضرورت مذهب است و
دلیل نقلی را ذکر کرده‌اند فقره حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام است در خطبه طارق ابن شهاب
فرمودند اوصاف امام را بیان کردند تا اینکه فرمودند و قدرة الرب و مشیته و ام الکتاب و خاتمته
وفصل الخطاب الحدیث یعنی امام قدرت رب است و مشیت او است و ام کتاب است یعنی
اصل کتاب است و خاتمه او است و فصل خطاب است یعنی خطاب خداوند و فصل دهنده است میان
حق و باطل را امام علیه السلام است و آنهایی که قائل شده بر اینکه ایشان علیهم السلام محل
مشیتند نه خود مشیت ادله چندی آورده‌اند از احادیث صحیحه و در آن احادیث فرموده‌اند
که ما محل مشیت خدا هستیم حتی در خود همان حدیث طارق در اولش میفرماید [illegible]
و جعل قلبه مکان مشیته و احادیث در این مضمون بسیار است و ما انشاء الله برخی از آنها
در باب دوم ذکر خواهیم کرد انشاء الله و اینها جواب داده‌اند از آن دلیلی که طایفه اولی آورده
بودند در اینکه ایشان علیهم السلام بضرورت مذهب اشرف مخلوقات هستند با اینکه ضرورت دین

و مذهب قائم شده بر اینکه ایشان اول مخلوق‌اند و مخلوق آن شیئی را میگویند که از مشیت صادر
یافته باشد و چنین است ایشان سلام الله علیهم اول مخلوقات و اشرف مخلوقات هستند
و مشیت عالم خلق نیست بلکه عالم امر است الا له الامر و الخلق و از اینکه اشرف مخلوقات یعنی
عالم خلق که صادر از مشیت باشند هستند لازم نمی‌آید که اشرف از مشیت باشند یا خود مشیت
بوده باشند زیرا که مشیت عالم امر است و مخلوق نیست باین معنی که صادر از مشیت نیست
این بدیهی است احتیاج به بیان ندارد و آنچه از جمیع اخبار مفهوم میشود دانسته
هر دو قول حقست و هر یکی وجه صحتی را در جای خود دارد زیرا که هر دو تا دلیلی از اصح
احادیث ائمه اطهار علیهم السلام دارند و ایشان باطل نفرمایند و اخبار ایشان با وجود اینکه
ظاهرا مختلف می‌نمایند در باطن هیچ اختلافی ندارند لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه
اختلافا کثیرا لکن هنر در جمع کردن اخبار است بطوریکه هیچ منافاتی با دین و مذهب
نداشته باشد و اختلاف بالمره از میان برداشته شود و وجه جمع این دو خبر که سابق مذکور
شده بطوریست یکی ظاهری و دیگری باطنی اما ظاهری آنست که اینکه فرموده‌اند محل
مشیة الله و فرموده‌اند که امام قدرت ربست و مشیت او ست سببش آنست که ایشان
انیت و ماهیت خودشان را در جنب مشیت خدا آنچنان فانی و مضمحل کرده‌اند و یک طوری
رقیق و دقیق ساخته‌اند که گویا نمانده مگر مشیت و رنگ خود را همچنان زدوده‌اند که گویا
عین مشیت شده و بالعکس بمطابقت قول شاعر که گفته اشرب علی زهر الریاض
تشوبها زهر الخدود و زهرة الصهباء من قهوة تنسی الهموم و تبعث الشوق
الذی قد ضل فی الاحشاء یخفی الزجاجة لونها فکانها فی الکف قائمة بغیر اناء
و شاعر دیگر گفته رق الزجاج و رقت الخمر فتشابها و تشاکل الامر فکانما

خمر ولا قدح   وکانما قدح ولا خمر   چون زرنگ و بوی شد آن محتشم   کو دو من آتشم من آتش شم

را از این جهت میفرمودند ان لنا مع الله حالات نحن فیها هو و هو فیها نحن الا جایی که نحن هو بگویند

چه استبعاد دارد اینکه بفرمایند نحن مشیة الله فافهم ان کنت تفهم   و اما باطنی آن است که ائمه علیهم السلام

مراتب کثیره دارند و در هر مرتبه یک حکم دارند هر مرتبه وجودی حکمی دارد   گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

در مقام بیان مصدر مشیت یعنی محل صدور مشیتند و در این مقام فرموده اند در زیارت آل یس که

القضاء و الممحو ما لا استاثرت به مشیتکم و القضاء المثبت ما استاثرت به مشیتکم از زیارت و در مقام

معانی عین مشیتند و در این مقام فرموده اند که امام خود مشیت است و در مقام ابواب محل مشیت اند

آنکه مختصر مطلب اینست که مقام علم و مقام مشیت و مقام عقد کل هر یکی مقامیست از مقامات

محمد و آل محمد سلام الله علیهم ایشان اول موجود شدند هیچ مخلوقی با اینها مرتبه نگرفته اما مراتب ایشان را

بشماری و یکی را مقدم بدیگری بداری این عیب ندارد مثل اینکه میگویی زید و همه مراتب او را از سر تا ریشه

میخواهی و یکدفعه مراتب زید را میشماری و میگویی مرتبه اولی زید فواد است مرتبه ثانیه او عقل است

ثالثه روح رابعه نفس و هکذا و اگر بگویی فواد زید اشرف از عقل است لازم نمی آید فوادش

اشرف از خودش باشد زیرا که فواد او یک مرتبه ایست از مراتب او فافهم ثبتک الله بالقول الثابت و بسبب تعدد

مراتب ائمه علیهم السلام مراتب علیت ایشان هم متعدد شده در مقام بیان علتی هستند معلول با اینها

نیست نه امکانا نه کونا و نه عینا و در مقام معانی علتی هستند معلول امکانا هست اما کونا و عینا

نیست و در مقام ابواب معلول امکانا و کونا هست اما عینا نیست و در مقام امامت معلول امکانا هست

هست و هم کونا و هم عینا   و اشرقت الارض بنور ربها رب الارض امامها   یا رب پرده از در دیوار

در تجلی هست یا اولی الابصار و اگر اینطور نباشد بضرورت دین و مذهب قائم شده با شرافت محمد و آل

محمد علیهم السلام و اولویت ایشان از کل مخلوقات درست نمی آید و جمع میان اخبار نمیشود و اینکه

کو

کفشند ضرورت قائم شده بر اینکه ایشان اشرف مخلوقاتند و مشیت عالم امر است نه عالم خلق در جواب
میگوئیم که عالم امر هم در یک مقام عالم خلقت است زیرا امام رضا علیه السلام میفرمایند حق و خلق لا
ثالث بینهما و لا ثالث غیرهما پس مشیت مخلوق است و مشیت دو معنی دارد یک معنی اعم یعنی غیر از ذات قدیم و باین معنی
مشیت هم خلقت است چنانکه امام رضا علیه السلام فرمودند و یک معنی اخص یعنی صادر از مشیت باشد
باین معنی عالم امر غیر از عالم خلقت و ضرورت دین و مذهب قائم شده باشرفیت ائمه علیهم السلام از همه مخلوقات
مطلقا خواه بمعنی اعم باشد و خواه بمعنی اخص چونکه این مقدمه معلوم شد میگوئیم وقتیکه ثابت شد مشیت
خود ائمه علیهم السلام میشد بهر یکی از آن دو معنی مذکور شد ثابت میشود در ایشان سلام الله علیهم علت و سبب جمیع
موجودات شد زیرا که علت مشیت از وضوح بمقامی رسیده است احدی را جای انکار نمانده و احادیث دلالت
بعلیت مشیت میکنند متواتر لفظی و معنویت بحیثیتی که کل علما قبول فرموده اند و بعضی از آن احادیث را
پیشتر نقل کردیم و باقی را در باب سیم انشاء الله ذکر خواهیم کرد خداوند حکیم چنین میشود دو دلیل سببیت و علیت
مشیت را ثابت میکند و چون باسم مشیت فرموده همه کس قبول میکند و بعد دلیل قاطع در میان مردم
مردم اظهار میکنند در مشیت عین محمد و آل محمد است بمعنی مذکور شد پس ثابت میشود که محمد و آل محمد علیهم السلام
علت و سبب ایجادند و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و اگر از اول احادیث را باسم محمد و آل
محمد علیهم السلام میفرمودند اکثر مردم قبول نمیکردند و انها لکبیرة علی الخاشعین و السلام علی من تبع آل محمد علیهم السلام

بدانکه در فصل سابق فی الجمله اشاره بسوی معرفت ذات و حقیقت ائمه علیهم السلام
اجل و اعلی هستند از علیت و سببیت زیرا ذات ایشان آیه ذات خداوند عالم است و آیه مطابق ذی الآیه
الآیه باید بوجه باشد تا دلیل و نمونه او باشد یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته
حقیقتی لم یدرک العقل کنهها کما ان الله لم یدرک بکنه الحقیقه جناب امیر مؤمنان علیه السلام
میفرمایند در نهج البلاغه ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر و اگر ایشان بذاته علت باشند لازم

که ذوات ایشان متّصل بمعلولات باشد چنانکه سابق مذکور شد و این هم جایز نیست زیرا که اگر ذوات
ایشان متّصل بمعلولات بشوند رکن ذوات ایشان هم حال آنکه جناب امیر علیه السّلام میفرمایند ظاهری امامة
و باطنی غیب ممتنع لا یدرک و در حدیث طارق بن شهاب در مجلد هفتم بحار و سیّم عوالم روایت شده که
بطارق فرمودند الامام کلمة الله و حجّة الله تا اینکه فرمودند المبرّا من العیوب المطّلع علی الغیوب ظاهره امر لا یملک
و باطنه غیب لا یدرک الحدیث پس تا ایشان بمقام عقل تنزّل نفرمایند اکوان موجود نخواهند بود و استطاعت
ایجاد نمیفرمایند لهذا اوّل چیزیکه از ایشان صادر شد بطور تنزّل عقل است چنانکه از کتاب الدرّة الباهرة
من الاصداف الطّاهره روایت کرده شده که امام حسن عسکری علیه السّلام فرمودند و اسباطنا خلفاء الدّین
و حلفاء الیقین و مصابیح الامم و مفاتیح الکرم و الکلیم البس حلّة الاصطفاء لمّا عهدنا منه الوفاء و روح
القدس فی جنان الصّاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة یعنی روح القدس عبارتست از عقل و اوّل در
بهشتی بالاتر از همه بهشتها است چشید از باغهای ما نوباوه را یعنی اوّل چیزی را که لباس وجود پوشید روح القدس
و از همین روح القدس گاهی بعقل تعبیر میآورند چنانکه در الحدیث مشهور فرمودند اوّل ما خلق الله العقل
و گاهی بقلم چنانکه در حدیث دیگر فرمودند اوّل ما خلق الله القلم عباراتنا شتّی و حسنک واحد و کلّ
الی ذاک الجمال یشیر وقتیکه این مقدّمه را منضم کردید بانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام
با عرابی فرمودند زمانیکه از عقل سؤال کرد فرمودند و هو علّة الموجودات و نهایة المطالب معلوم
شما میشود که حقیقت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین علّة العلل است و دقیقه بحدیث صحیح ثابت
شد که علّت موجود است و حال آنکه عقل اسم اثر است از آثار ایشان و یا یک مرتبه است از
مراتب سافله ایشان آیا احدی را مجال میماند که علّت بودن حقیقت ایشان سلام الله علیهم انکار
نماید و اینکه گفتیم عقل یک مرتبه است از مراتب ایشان ادلّه بسیار دارد امّا اکتفا مینمائیم
بذکر یک دلیل و آن اینست که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمایند اوّل ما خلق الله روحی

حدیث دیگر فرموده اند بجابر که اوّل ما خلق الله نور نبیک یا جابر و در حدیث سابق مذکور شد و بعد که
فرمودند اوّل ما خلق الله العقل و اوّل ما خلق الله چهار تا میشود یک مرتبه پس معلوم شد و مراد ازین چهار
عبارت یک چیز است باعتبارات چند باسمهای مختلفه نام برده شده و ذکر آن اعتبارات باعث
تطویل کلام میشود   نکوهش برخی سلیم را ورا   زنیان خوانی و حریر دیرند   و اینک لمد بیسم بالقطع
والیقین علیّت ائمّه علیهم السلام را ثابت میکند برای مهتدین و منصفان و بجهت اتمام حجت
احادیث و آیاتی که دلالت صریحه بر مطلوب دارند در فصل خاصّی ذکر میکنیم ان شاء الله و لا قوة الا بالله
در تعداد احادیثی که دلالت بر سببیّت و علیّت ائمّه علیهم السلام دارد بطور عموم و اطلاق
فقره زیارت آل یس است که در تحفة الزائر ابن مجلسی علیه الرحمه بسند معتبر روایت کرده
در آن زیارت میفرماید فما شیئ منّا الّا و انتم له السبب و الیه السبیل الزیاره یعنی هیچ چیز از ما نیست مگر
آنکه شما ای آل یس سبب او هستید و بسوی او رهنمائید شیئ نکره است در سیاق نفی و قاعده
یعنی در کلام مستثنی تعلّق افتاده و باتفاق علما نکره در کلام منفی افاده عموم میکند یعنی هر چیزی که
باو شیئ اطلاق میشود و از ما محسوب میشود یعنی منسوب بما باشد سبب او شمائید خواه مادّه باشد و خواه
صورت و خواه غایب و خواه سایر چیزها   حدیث جناب امیر علیه السلام که بسند معتبر در جلد
هفتم و جلد نهم عوالم روایت شده که آنحضرت رو بطارق بن شهاب کرده فرمودند یا طارق
الامام کلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله و آیة الله یختاره الله و یجعل فیه ما یشاء
و یوجب له بذلک الطاعة والولایة علی جمیع خلقه فهو ولیّه فی سمواته و ارضه اخذ له بذلک العهد علی
جمیع عباده فمن تقدّم علیه کفر بالله من فوق عرشه فهو یفعل ما یشاء و اذا شاء الله شاء الی
ان قال علیه السلام و یطّلع علی الغیب و یری ما بین المشرق و المغرب فلا یخفی علیه شیئ من عالم الملک و
الملکوت الی ان قال الامام هو الشمس الطالعة علی العباد بالانوار فلا تناله الایدی و الابصار و الیه اشاره

بقوله تعالی ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین والمؤمنون علی وعترته فالعزة للنبی وللعترة والنبی والعترة لا یفترقان الی آخر الدهر فهم رأس دائرة الایمان وقطب الوجود وسماء الجود وشرف الموجود الی ان قال فهم خاصة الله وخالصته وسر الدیان وکلمته وباب الایمان وکعبته وحجة الله ومحجته واعلام الهدی ورایته وفضل الله ورحمته وعین الیقین وحقیقته وصراط الحق وعصمته ومبدأ الوجود وغایته وقدرة الرب ومشیته الحدیث. حدیث بسیار طویل است بجهة اختصار اکتفا میکنیم بهمین چند فقره از حدیث. بسیار حدیث معتبریست دلالت صریحه بر مطلوب دارد از جمله فقرهٔ الامام هو الشمس الطالعة علی العباد بالانوار است که عباد جمع محلی بالف لام است بر افاده عموم میکند پس امام طلوع کرده بانوار خود بر همه عباد یعنی همه فیوضات که در عباد ظاهر میشود از انوار امام علیه السلام است و صریحتر از این که هیچکس نمیتواند خدشه بکند در دلالت آن بر مطلوب فقرهٔ فهم رأس دائرة الایمان وقطب الوجود سماء الجود است زیرا قطب وقلت یکمعنی است چنانکه بر همه کس معلوم است والف لام در وجود یا الف ولام حقیقت است و یا الف ولام جنس است و یا الف ولام استغراق در هر سه صورت مدعی ثابت میشود بروجه اکمل ونظیر این فقره است قول حضرت سلام الله علیه میفرماید ومبدأ الوجود وغایته [illegible] وفقرات حدیث شریف مذکور که دلیلی صریحتر از آن پیدا نخواهد شد

در تفسیر صافی از کتاب معانی الاخبار روایت کرده که جناب صادق علیه السلام در تفسیر ن بسفیان بن سعید فرمودند واما ن فهو نهر فی الجنة قال الله عز وجل اجمد فجمد فصار مدادا ثم قال عز وجل للقلم اکتب فسطر القلم فی اللوح المحفوظ ما کان وما هو کائن الی یوم القیمة فالمداد مداد من نور والقلم قلم من نور واللوح لوح من نور قال سفیان فقلت له یابن رسول الله بین لی امر اللوح والقلم والمداد فضل بیان وعلمنی مما علمک الله فقال یابن سعید لولا انک اهل للجواب ما اجبتک فنون ملک یؤدی الی القلم وهو ملک والقلم یؤدی الی اللوح وهو ملک واللوح یؤدی الی اسرافیل واسرافیل یؤدی الی میکائیل ومیکائیل یؤدی الی جبرئیل الحدیث ودر همان کتاب از علل الشرایع

نقل کرده است از آنحضرت که فرمودند اما آن فکان نهرا فی الجنة اشد بیاضا من الثلج واحلی من العسل قال الله

عز وجل له کن مدادا ثم اخذ شجرة فغرسها بیده ثم قال والید القوة ولیس بحیث یذهب الیه المشبهة ثم قال

لها کونی قلما ثم قال له اکتب فقال له یا رب وما اکتب قال ما هو کائن الی یوم القیمة ففعل ذلک ثم ختم

علیه وقال لا تنطق الی یوم الوقت المعلوم و در همان کتاب از کتاب مجمع نقل کرده است از حضرت باقر علیه السلام

که فرمودند آن نهر فی الجنة قال الله له کن مدادا فجمد وکان ابیض من اللبن واحلی من الشهد ثم قال للقلم اکتب فکتب

ما کان وما هو کائن الی یوم القیمة و در همان کتاب از خصال شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده از حضرت

باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند ان لرسول الله صلی الله علیه وآله عشرة اسماء خمسة فی القرآن وخمسة لیست

فی القرآن فاما التی فی القرآن محمد واحمد وعبد الله ویس ون پس از این حدیث شریف ظاهر و آشکار شد که

آن حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده و در حدیث اول دیدی که صریح فرمودند نون ملکی است ادا

میکند جمیع ما کان وما هو کائن الی یوم القیمة را بقلم و قلم ملکی است که آنهم ادا میکند بلوح و لوح هم

ملکی است تا آخر حدیث و قلم عبارت از جناب هدایت مآب زیرا که تالی جناب پیغمبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

علیه و قیلی جناب رسول صلی الله علیه وآله واسطه همه فیوضات شد و حال آنکه بدلیل قطعی از عقل و نقل

ثابت و مبرهن شده که هر فضیلتی که بجناب رسول الله صلی الله علیه وآله نسبت داده میشود ائمه معصومین

با آنحضرت در آن فضیلت شریکند مگر خصایص که استثنا کرده اند و واسطه سببیت را از خصایص نشمرده اند

پس نزد عاقل و متدین اوضح من الشمس میشود که ائمه معصومین سلام الله علیهم سبب و واسطه کل فیوضات اند

برسید عموم و السلام علی من اتبع الهدی حدیث نبوت که متقدس از دیلمی علیه الرحمه در هدایة الشیعه

روایت کرده از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله فرمودند کنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل ان

یخلق عرشه باربع عشر الف عام فلم یزل متخضخضا فی النور حتی اذا وصلنا الی حضرة العظمة فی ثمانین الف سنة

ثم خلق الله الخلایق من نورنا فنحن صنایع الله والخلق کلهم صنایع لنا یعنی نور من و نور علی بچهارده هزار سال

پیش از خلق عرش خلق شده بود و آن نور بجای خود بود تا بعد از هشتاد هزار سال همه خلایق را از نور ما خلق بود پس
ما مصنایع و خلق کرده شده خدائیم و هر چه غیر از ماست از جهت ما خلق شده است متقدس علیه الرحمه بهمین طور
ترجمه کرده حدیث را بعد فرموده که مفاد روایات آنست که نور شان سبب ابداع کاینات و موجب ایجاد
کافه مخلوقات بوده حدیثی است که در همان کتاب از ابن عباس روایت کرده که گفت کنا جلوسا
عند رسول الله صلی الله علیه و آله فاقبل علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فقال النبی مرحبا بمن
خلق قبل ابیه آدم باربعین الف عام فقلنا یا رسول الله اکان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقنی و
علیا نورا واحدا قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفین ثم خلق الاشیاء من نوری و نور علی ثم جعلنا عن
یمین العرش ثم خلق الملائکة فسبحنا وسبحت الملائکة وهللنا وهللت الملائکة فکبرنا فکبروا فکل شیء سبح الله
وکبره فان ذلک تعلیمی وتعلیم علی یعنی نشسته بودیم نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد پس آنحضرت فرمان داد که خوش آمد
کسی که پیش از پدرش چهل هزار سال مخلوق شده پس گفتیم از روی تعجب یا رسول الله آیا میباشد پسر پیش از
پدر مخلوق شود حضرت تبسم فرموده گفت بلی بدرستیکه خدایتعالی خلق کرد مرا و علی را از یک نور پیش از آفریدن آدم
باین مدت که گفتم و بعد از آن نور را بدو قسمت منقسم گردانید و همه مخلوقات را خلق کرد از نور من و نور علی و ترجمه آخر حدیث
ضرور نیست بسبب آنکه معلوم است و ما این ترجمه متقدس اردبیلی را نقل کردیم از بابت آن تا بدانید و بدانکه این دو حدیث را
در طرق احادیث متواتره نقل کرده و خودش رضوان الله علیه شهادت داده بتواتر اینها و حدیث بجهة آنکه ایشان
دلالت میکند بامامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام آنها را ذکر کرده و بعد فرموده و چون از دلایل نقلیه که از
قرآنست اخبار آیاتی چند عجالة بنظر آمده بود ذکر کرده شد از احادیث نیز اگرچه غیر متناهی است و هر یک از علمای
مولف در آن باب تصنیفات ساخته اند و کتابها پرداخته بتفصیل از اخبار متواتره واقعه بر امامت که مجمع علیه
فریقین بشر از روی اختصار بانکه اقتصار میرود بعد از آن چهار حدیث ذکر کرده است و چهارم آنها همین که

حدیث بود که ما ذکر کردیم دیگر کسی از معاندین گوید که این احادیث متواتره نمیشد و در اصول دین بغیر از احادیث
متواتره اعتماد نمیتوان کرد و فرد اهم سلام الله مرضا   فقرهٔ زیارت هشتم است که مجلسی علیه الرحمه میفرماید که من زیارتی را   و لعنت الله علیهم اجمعین
در بعضی از کتب قدیمهٔ معتبره یافته‌ام که بروایت صفوان جمّال منسوب گردانیده‌اند که در آن زیارت میفرماید که
السلام علی میزان الاعمال و مقلب الاحوال یعنی سلام بر ترازوی اعمال و برگردانندهٔ جمیع احوال باشد باز
فقرهٔ همان زیارتست که میفرماید السلام علی اذن الله الواعیة فی الامم و یده الباسطة بالنعم و جنبه الذی
من فرط فیه ندم شهد انک مجازی الخلق و شافع الرزق محل شاهد صریحا فقرهٔ و یده الباسطة بالنعم است
یعنی سلام بر دست خدا آنحضرت است که بسط کنندهٔ کل نعمتهاست و بدیهی است که هر چه در عالم است
نعمت خداوندست   فقرهٔ زیارت جوادیه است که در آن زیارت میفرماید السلام علی من بهم
سکنت السواکن و تحرکت المتحرکات یعنی سلام بر کسانی که بوساطت ایشان ساکن میشوند همه ساکن
شوندگان و بوساطت آنها حرکت میکنند همه حرکت کنندگان و در همه عالم هیچ چیز باعث نمیشود که از این دو
کون که از اکوان اربعه ضروریه شمرده‌اند که عبارتست از سکون و حرکت و اجتماع و افتراق بیرون باشد
حدیثی که در احتجاج طبرسی روایت کرده که متواتر از جناب رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که در
روز غدیر خم آنحضرت فرمودند بنا انزل الله الرزق و بنا یبقی المخلوق یعنی بما نازل کرده خدا روزی را و بواسطهٔ
ما باقی مانده کل مخلوق و این بدیهیه رسیده در نزد علما که روزی منحصر بهمین روزی طعامی نیست بلکه هر چیزی که
باعث قوام چیزی میشود آن روزی آنست و روزی هر چیزی مناسب خودش و از جنس خودش میشود
و از اینجهت که امام علیه السلام طعام را در این آیه شریفه که میفرماید فلینظر الانسان الی طعامه تفسیر فرمودند
بعلم و فرمودند ای الی علمه الذی یاخذه عمن یاخذه و علم روزی نفس است چنانکه نان مثلا روزی بدنست چنانچه
که در آخرش میفرماید و بنا یبقی المخلوق و این مؤید میشود که فقرهٔ اولی است   فقرهٔ دعای عدیله است
که میفرماید و بوجوده ثبتت الارض و السماء   دعای توجه است که در مفتاح الفلاح شیخ

بهائی علیه الرحمه روایت کرده است و همه مکلفین مستحب است که این دعا را در حین شروع نماز بخوانند
آن دعا اینست اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و آله و اقدمهم بین یدی حوائجی فاجعلنی بهم وجیها
فی الدنیا و الآخرة و من المقربین اللهم ارحمنی بهم و لا تعذبنی بهم و اهدنی بهم و لا تضلنی بهم و ارزقنی بهم و لا تحرمنی
بهم و اقض لی حوائج الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر و بکل شیء علیم و بنده همه دعا را تیمنا ذکر
کردم و اگر کسی از روی انصاف درین دعای شریف که از حد تواتر گذشته تامل بکند کفایت میکند
در اثبات سببیت و علیت ائمه علیهم السلام و فقرات آن از غایت وضوح احتیاج به بیان وجه دلالت ندارد
حدیث شریفی است که در احتجاج از جناب [illegible] روایت کرده که آن حضرت یکی از منافقین
عرض کرد که شما در منبر اظهار فضیلت میکنید و حال آنکه پدر شما در آتش معذب است حضرت بطور قهر فرمودند
ابی یعذب بالنار و ابنه قسیم الجنة و النار الحدیث و اینکه آنحضرت سلام الله علیه قسمت کننده جنت و نار است
بحد ضرورت رسیده و دیگر مجال انکار نیست و بدیهی است که هرچه در عالم از طیبات است از بهشت است و
هرچه از خبائث است از جهنم است چنانکه در حدیث جناب امیر علیه السلام که غلام حضرت خربزه
خریده و کرم داشت و تلخ شده بود حضرت فرمود من النار و الی النار الی آخر حدیث که مشهور است اشاره
باین معنی فرموده اند بلکه تصریح کرده اند در عالم چیزی غیر از خبائث و طیبات و نور و ظلمت بهم نمیرسد
فقرات دعائی است که جناب رسول صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه علیها السلام تعلیم فرمود
چنانکه در مهج الدعوات روایت کرده در آن دعا میفرماید و بالاسم الذی خلقت به عیسی بن مریم من
روح القدس و بالاسم الذی خلقت به العرش و بالاسم الذی خلقت به الکرسی و بالاسم الذی
خلقت به الروحانیین و بالاسم الذی خلقت به الجن و الانس و بالاسم الذی خلقت به جمیع الخلق و بالاسم
الذی خلقت به جمیع ما اردت من شیء الدعاء و در دعای دیگر باز آنحضرت میفرماید و بالاسم الذی خلقت
به جبلات الخلق کلهم و قال و بالاسم الذی سمی نفسه و استوی به علی عرشه فاستقر به علی کرسیه و خلق به

وسموات و ارضه و جنته و ناره و اشتراع به خلقه الدعاء و شکی نیست که مراد ازین اسماء حروف تهجی نیست

زیرا که حروف هجائیه هوائیه است که متکلم آن هوا را جذب میکند بجوف خود و آن هوا در مخارج حروف تقطیع

میکند و هوا خود شش فرع آسمانهاست چه طور میشود که حروف هجائیه که از هوا بعمل آمده سبب خلقت عرش تا سماء

و سبب خلقت آسمانها و زمینها باشد فافهم بلکه مراد ازین اسماء ائمه هدی سلام الله علیهم میباشند که ایشان اسماء گویند

خدا هستند زیرا که اسم صفة موصوفست چنانکه در کافی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود

الاسم صفة الموصوف و ایشانند صفت علیای خدا بلکه بهمین معنی خود ایشان سلام الله علیهم تصریح فرموده اند

چنانکه در کافی از عمار روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام شنید که میفرمودند نحن و الله اسماء الله الحسنی الذی

لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا و در همان کتاب از آنحضرت روایت کرده که فرمودند ان الله خلقنا

فاحسن خلقنا و صورنا فاحسن صورنا و جعلنا عینه فی عباده و لسانه الناطق فی خلقه و یده المبسوطة علی عباده

بالرأفة و الرحمة و وجهه الذی یؤتی منه و بابه الذی یدل علیه و خزانه فی سمائه و ارضه بنا اثمرت الاشجار و اینعت الثمار و

جرت الانهار و بنا ینزل غیث السماء و ینبت عشب الارض الحدیث و ازین حدیث معلوم میشود که مراد از آن

اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دعا فرموده اند علیهم السلام است زیرا که در همان دعاست و

بالاسم الذی ینبعث به الثمار و جرت به الانهار نقل بمعنی کردیم حدیثی است که از کتاب ریاض الجنان

روایت شده که جناب ابی جعفر علیه السلام بجابر فرمودند نحن اول خلق الله و اول خلق عبد الله و سبحه

و نحن سبب خلق الخلق همین این حدیث چه طور صریح است در اثبات مدعی آیه و اذا

نبینا ایها ید دلیل قاطعی است برای اثبات مدعی زیرا که اید را جمع ید میگیری و این وجه بهتر است چنانکه جناب

باقر علیه السلام درین آیه که آیه واذکر عبدنا داود ذا الاید انه اواب تا اید را جمع ید گرفته چنانکه در صافی از توحید صدوق

روایت کرده و همچنین در قاموس و مجمع البحرین هم نوشته اند که جمع ید ایدست بحذف یا و بکذا در کتب لغت

این طور نوشته اند پس شکی نیست که مراد ائمه علیهم السلام هستند و بهم بمعنی قوت است نباشد که در اول حدیث جناب

باقر علیه السلم مذکور شده و اگر ایدی را مفرد میگیری ولفظش را اصلی میگیری واید هم بمعنی قوتست باز مراد ائمه علیهم السلم
هستند و مرجع هر دو تقدیر یکی است زیرا که نص صریح جناب امیر علیه السلم فرموده که هر کجا در قرآن لفظ ید مذکور
شود یا قوت و یا قدرت و امثال اینها مراد ازین الفاظ امام است چنانچه در حدیث طارق بن شهاب
در بحار و عوالم روایت کرده شده فرمودند و کلما فی الذکر الحکیم و الکتاب الکریم و الکلام القدیم من آیة تذکر
فیها العین و الوجه و الید و الجنب فالمراد منها الولی لانه جنب الله و وجه الله یعنی حق الله و علم الله و عین الله و ید الله
فهم الجنب العلی و الوجه الرضی و المنهل الروی و الصراط السوی و الوسیلة الی الله الحدیث تمام شد آنچه که اراده
کرده بودیم که درین باب بنویسیم و اکثر ادله را ترک نمودیم که رساله بطول نینجامد و حال آنکه در آنچه مذکور شد کفایتست
برای ارباب بصیرت و زیاده از این در ابواب آینده ذکر خواهیم کرد باز نمائید ثبوت مطلب خواهد شد انشاء الله و لا
حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

در اثبات اینکه ائمه علیهم السلم علت فاعلیه هستند یعنی فعلی که بمفعولاتی که در دون رتبه ائمه علیهم السلام اند [illegible]
تعلق میگیرد و از آن فعل اسم فاعل بحسب هر فعل چه کلی باشد چه جزئی برای صانع مشتق میشود چنانکه تفصیل
خواهد آمد انشاء الله بواسطه محمد و آل محمد علیهم السلام است و درین باب چند فصل است

در آنکه ذات خداوند مباشر خلقت اشیا نیست زیرا که اگر ذات خدا مباشر اشیا باشد لازم می آید که خدا
متصل باشیا باشد بجهة آنکه مباشرت عبارتست از مالیدن بشره به بشره و این مالیدن بشره به بشره ممکن
نمیشود مگر در میان دو جسم و مگر در حین اتصال هر دو و در حق واجب ممتنع است و آنگهی در احادیث کثیره
ائمه علیهم السلم نفی این معنی را فرموده اند چنانکه در احتجاج طبرسی روایت کرده که زندیقی آمد بخدمت جناب امیر المؤمنین
علیه السلم و سوال کرد از متشابهات آیات قرآن که ذکر همه آنها ضرور نیست تا آنچه محل شاهد است عرض میشود
و آن اینست که گفت خدا میگوید قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم و الله یتوفی الانفس حین موتها و الذین
تتوفیهم الملائکة طیبین و ما اشبه ذلک فمرة یجعل الفعل لنفسه و مرة ملک الموت و مرة للملائکة آنحضرت

جواب فرمودند فاما قوله الله يتوفى الانفس حين موتها وقوله يتوفيكم ملك الموت وقوله والذين تتوفيهم الملائكة
طيبين الخ فهو تعالى اجل واعظم من ان يتولى ذلك بنفسه وفعل رسله وملائكته فعله لانهم بامره يعملون فاصطفى
جل ذكره من الملائكة رسلا وسفرة بينه وبين خلقه وهم الذين قال الله فيهم الله يصطفى من الملائكة رسلا
ومن الناس فمن كان من اهل الطاعة تولت قبض روحه ملائكة الرحمة ومن كان من اهل المعصية تولى قبض روحه
ملائكة النقمة ولملك الموت اعوان من ملائكة الرحمة والنقمة يصدرون عن امره وفعلهم فعله وكل ما ياتونه منسوب اليه
واذا كان فعلهم فعل ملك الموت وفعل ملك الموت فعل الله لانه يتوفى الانفس على يد من يشاء ويعطى ويمنع
ويثيب ويعاقب على يد من يشاء وان فعل امنائه فعله كما قال تعالى وما تشاؤن الا ان يشاء الله
در این حدیث بیان کیفیت مطلبی که ما در صدد اثباتش هستیم بوجه اتم واکمل بود لهذا حدیث را زیاده از محل شاهد
ذکر کردیم و در کافی روایت کرده که شخصی آمد بخدمت جناب صادق علیه السلام سؤالی چند کرد آنحضرت جواب
دادند تا اینکه سائل گفت فیعالج الاشیاء بنفسه آنحضرت در جواب فرمودند هو اجل من ان یعالج الاشیاء
بمباشرة ومعالجة لان ذلك صفة المخلوق الذي لا تجيء الاشياء له الا بالمباشرة والمعالجة وهو متعال
نافذ الارادة والمشية فعال لما يشاء انتهى پس از اینجا ثابت شد که خداوند مباشر خلق اشیا نیست معلوم
میشود که بسبب فعل ایجاد کرده چنانکه جناب صادق علیه السلام فرمودند خلق الله المشية بنفسها ثم خلق الاشياء
بالمشية و حضرت امیر علیه السلام فرمود که علة ما صنع صنعه وهو لا علة له   بدانکه فعل هر شخصی غیر
ذات آن شخص است بالبداهة وفعل دو نوع است مطلق ومقید فعل مطلق همان لفظ فعل است که از
ماده فا و عین ولام مشتق باشد که مقید بهیچ قیدی نیست از قبیل ضرب ونصر و کل مثال اینها که مراد از
این فعل حرکت مطلقه ابداعیه است وفعل مقید سایر افعالی است که از ماده فا و عین ولام مشتق نیست
ومعنی آن هم نباشد مثل عمل که اگرچه از ماده فا و عین ولام نیست ولکن بمعنی آنست پس آن هم فعل
مطلق است واین بنا بقولی که این دو را مترادف میدانند مثال فعل مقید ضرب ونصر وعلم وهکذا

فعل مطلق با همهٔ افعال مقیده هست بطور احاطه و اشراق از اثبات اسم خود را بهمهٔ آنها داده میگوییم ضرب
فعل است و همچنین نصر فعل است و هکذا در حین اثبات با همهٔ افعال جمع میشود یعنی اگر بگوییم که از زید مثلا فعلی سر زده آن
فعل اگر ضرب باشد صحیح است و اگر نصر باشد صحیح است و هکذا افعال جزئیه و اگر کسی بگوید که فعلی از تو صادر نشود هر
فعلی را که صادر میکنید امتثال بعمل میآید و در حین نفی فعل مطلق جمیع افعال مقیده نفی میشود مثلا اگر بگویی از زید
سر نزده باید از زید هیچ فعلی از افعال بعمل نیاورده باشد و الا نفی صحیح نیست و سبب این آنست که فعل مطلق
مؤثر است در همهٔ افعال مقیده آثار او و انوار او هستند و آن فعل مطلق مثال خود را در هویت هر فردی از افراد
افعال مقیده القا کرده و باین سبب اسم و رسم خود را بهمهٔ آنها عطا کرده   دل هر ذره را چو بشکافی
آفتابیش در میان بینی   و هر یکی از این افعال اثر و تجلی او هستند نه بعض او زیرا اگر چنین بود لازم میآمد که اطلاق
لفظ فعل بر یکی از آنها صحیح نباشد بلکه بایست بگوییم ضرب بعض فعل است و هکذا و نه کل او زیرا که اگر ضرب مثلا
کل فعل است پس نصر چه چیز است و کل چه چیز است و نه مباین و معزول از او که هیچ مناسبتی و ربطی در میان
نبوده باشد زیرا که می بینی مناسبت و ارتباط با هم دارند چنانکه فهمیده شد در کیفیت اثبات و نفی و فعل مطلق
خارج است از افعال مقیده نه مثل خروج چیزی از چیزی زیرا هر چیزی که خارج میشود از چیزی در عرصهٔ دست مباین
میشود از او و معزول فعل مطلق اینطور نیست بلکه در عین خارج بودنش پر کرده ظاهر و باطن افعال مقیده را و او داخل
افعال مقیده نه مثل دخول چیزی در چیزی زیرا که هر چیزی وارد میشود در چیز دیگر محبس او است محصور میشود و محدود در
ما سوای آن چیز معزول میشود و فعل مطلق نه اینطور است چرا که در عین دخول در ضرب اصل نصر هم هست مثلا او داخل
یعنی محیط است و خارج است یعنی در صقع آنها نیست و از هر فعلی بحسب خود اسم فاعلی مشتق میشود از فعل مطلق
مطلق مشتق میشود و از فعل مقید فاعل مقید و نسبت میان فاعل مطلق و فاعل مقید همان نسبت میان
فعل مطلق و فعل مقید است و همچنین است اشتقاق مفعول از فعل مطلق مفعول مطلق حاصل میشود و از فعل مقید
مفعول مقید و مراد من از مفعول مطلق مفعول غیر مقید است که بهمه مفاعیل اطلاق میشود چنانکه

نه بمفعول مطلق نحوی که آن مفعول مطلق در حقیقت مقیّد است از اینجهة بسیار از فاعل مفعول مطلق نحوی
اطلاق میشود فان فهمت کنت تفهم والا فاسلم تسلم   چونکه این مقدمه را دانستی عرض میکنم که مشیت مطلقه
خداوند عالم از مقام خود تنزل نمیکند و بذاته تعلق باشیا نمیگیرد والا لازم میآید که ذات مشیت متحصص باشد
بماده مفعولات مقیده گردد و این مذهب ضرار میشود که وحدت موجود است امام علیه السلام لعن کرده بر او و بر اصحاب
او بلکه مشیت مطلقه همیشه در رتبه خود بطور وحدت هست و از رتبه خود خارج نمیشود و اینست معنی حدیثی را امام رضا علیه السلام
بعمران صابی فرمودند چنانکه در بحار روایت کرده آنحضرت در تعریف مشیت فرمودند خلق ساکن لا یدرک بالسکون
یعنی ساکن و مستقر هست در مقام خود و در رتبه خود و درک نمیشود بسکونی که ضد حرکت است زیرا که او در عالم اضداد نیست و
همه اضداد از او صادر شده اند و لا یجری علیه ما هو اجراه و لا یعود فیه ما هو ابداه بلکه او در عین سکونش سریع تر از جمیع متحرکین حرکت
میکند که حرکت همه حرکت کنندگان از حرکت او است و معنی دیگر این حدیث آنست که لا یدرک وقف کنی و بالسکون را
علت بگیری یعنی خلق ساکنی است که درک نمیشود بسبب سکونش چون از مقام خود نزول نمیکند و مخلوقات هم بمقام او
ترقی نمیکنند لهذا درک کردن او ممکن نیست و در حدیث دیگر میفرماید که اسلم مستقر فی ظله فلا یخرج منه الی غیره پس از این
که مشیت مطلقه از مقام خود نزول نمیکند و هیچ چیز هم بی مشیت نمیشود چنانکه حضرت صادق علیه السلام میفرماید
لا یکون شیء فی الارض ولا فی السماء الا بسبعة بمشیة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب چنانکه در کافی روایت
کرده لا محاله باید مشیتهای جزئیه و مفعولات جزئیه مقیده تعلق میگیرند از مشیت مطلقه بوده باشند و از مشیت مطلقه اسم
فاعل مطلق از برای خدا پیدا میشود که آن اسم فاعل در مقام مشیت است زیرا که مشتق و مشتق منه در یک صقع اند چنانکه
واضح است و موصوف این صفت و مراد از آن خداوند عالم است اما نه باینطور که آن صفت در رتبه ذات باشد که
ترکیب ذات لازم بیاید نعوذ بالله من زلة الاقدام و ضلة الاحلام و همچنین از مشیت جزئیه اسم فاعل جزئی و مقید صادر میشود
و آن هم با آن مشیت جزئیه که اثر مشیت مطلقه است در یک رتبه اند و در یک صقع چنانکه اشاره بسوی این فرمودند و رجوع
بکنید بنفس خودتان و از نفس خودتان بمعرفت خدا برسید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه

آیا نمی‌بینی که شما را وقتی که کسی را نزده‌اید بشما زننده نمیگویند و وقتیکه یکی را زدید اسم زننده بر شما اطلاق میشود پس ضارب
یک صفتی است از صفات شما بسبب زدن و در حین زدن صادق میشود و اگر ضاربیت صفت ذاتیهٔ شما بود یعنی عین ذات
شما بود چرا پیش از زدن بر شما ضارب گفتن صحیح نیست و حال آنکه ذات شما هست و از این بیانات مکرره که با الفاظ مختلفه ذکر
شد که اینکه علت فاعلیه را میگویند ذات نجار است در مثال سریر و یا ذات کاتب است در مثال کتابت اشتباه محض است
زیرا که نجاری صفت ذات نجار است نه عین ذات نجار بفهم این مطلب را که بسیار نافع و ضرور است بدانکه
پیشتر بیان کرده شد که محمد و آل محمد علیهم السلام در مقام حقیقت وحدانیهٔ خودشان آیا عین مشیت میشوند یا محل مشیت
و عرض کردیم که بهر دو قائل شده‌اند و وجه جمع این دو قول را هم فی الجمله بیان کردیم و الان میگوئیم که فرق نمیکند خواه ایشان
سلام الله علیهم را خود مشیت بدانی و خواه محل مشیت مطلب ثابت میشود زیرا که اگر ایشان عین مشیت‌اند پس صفت شأنیه مطلق
خداوند و از صفات فعلیهٔ خداست در رتبهٔ ذات ایشان سلام الله علیهم است آیا ندیدی که در حدیث جناب صادق علیه السلام
که از کافی پیشتر روایت کردیم که آنحضرت فرمودند نحن والله اسماء الله الحسنی الحدیث و اسم که جزئی از مفعولات مشیت است
تعلق گرفته بواسطهٔ ایشان خواهد شد چنانکه به سبب قطعی این سابق ثابت شد و اگر محل مشیت‌اند پس مشیت در مادهٔ ایشان
تجلی میکند و با آنها تعلق میگیرد مگر بواسطهٔ ایشان و پیشتر معلوم شد که اینجا حال و محل آنچنان با هم مزدوج شده‌اند که گو
تعدد هرگز نبوده از این بابت فرمودند الامام قدرة الرب و مشیته الحدیث و احادیث کثیرهٔ صحیحه بر این مطلب دلالت میکنند
از جمله حدیثی است که در احتجاج طبرسی روایت کرده که زندیقی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و تناقضاتی چند
از قرآن که باعتقاد خود پیدا کرده بود با آنحضرت عرض کرد از جملهٔ اعتراضاتش این بود که می‌بیند که گاهی خطاب بمفرد میکند
و گاهی خطاب بجمع و این تناقض است در قرآن حضرت در جواب فرمودند و اما ما کان ایراد من الخطاب بالانفراد
مرة و بالجمع مرة اخری من صفة الباری جل ذکره فان الله تعالی علی ما وصف به نفسه بالانفراد والوحدانیة هو النور
القدیم الذی لیس کمثله شیء لا یتغیر و یحکم ما یشاء و یختار و لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه و لا ما خلق زاد فی ملکه و عزه
و لا نقص منه ما لم یخلقه و انما اراد بالخلق اظهار قدرته و ابداء سلطانه و تبیین براهین حکمته فخلق ما شاء کما شاء و اجری فعل

بعض الاشیاء علی ایدی من اصطفی من امنائه وکان فعلهم فعله وامرهم امره کما قال و من یطع الرسول فقد اطاع الله

الی ان قال وعرّف الخلیقة فضل منزلة اولیائه وفرض علیهم من طاعتهم مثل الذی فرض منه لنفسه والزمهم الحجة بان

خاطبهم خطابا یدل علی انفراده وتوحده وبان لاولیائه تجری افعالهم واحکامهم مجری فعله فهم العباد المکرمون الذین

لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون تا اینکه سائل عرض کرد کیست این اولیاء و امناء حضرت در جواب فرمود هم

رسول الله و من حل محله من اصفیاء الله الذین قرنهم الله بنفسه و برسوله وفرض علی العباد من طاعتهم مثل الذی فرض

علیهم منها لنفسه وهم ولاة الامر الذین قال الله فیهم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم الی ان قال السائل ما ذاک الامر

قال علیه السلام الذی به تنزل الملائکة فی اللیلة التی یفرق فیها کل امر حکیم من خلق ورزق واجل وعمل وحیوة وموت

وعلم غیب السموات والارض الحدیث تامل کن در این حدیث شریف که جمع مطالب ما را حضرت در این حدیث بیان فرموده خصوصا

در فقره آخر حدیث که امر را تفسیر فرمود که عبارت از خلق ورزق الخ اما اینکه در اول حدیث فرموده جری بعض الاشیاء

علی ید من اصطفی مقید فرمود به بعض دو وجه دارد اول اینکه الاشیاء افاده عموم میکند بدرجه که شیء را که خدا هم شامل میشود

شمول دارد در این صورت خود ایشان علیهم السلام هم داخل میشوند در تحت عموم اشیاء چون فعل ما سوای ایشان از دست

ایشان جاری میشود و ما سوای ایشان در این صورت بعض مفهوم الاشیاء است از این بابت قید بعض الاشیاء را فرمود

و وجه دوم اینکه در عالم اسباب علل مراتب دارند هر مرتبه مانند سبب خلقت مرتبه پائین است مثلا ائمه علیهم السلام

سبب علت خلقت انبیاء هستند و انبیاء سبب خلقت انسانهای هستند که در مقام رعیت ایشان واقع شده اند و انسانهای

رعیتی سبب خلقت اجنه و اجنه سبب خلقت ملائکه و ملائکه سبب خلقت حیوانات و حیوانات سبب خلقت نباتات

و نباتات سبب خلقت جمادات و این ترتیب در کونست و اما در شرع انبیاء علیهم السلام علت اسباب مؤمنین الانس هستند

و مؤمنین انس سبب مؤمنین جن اند و مؤمنین جن سبب ملائکه و ملائکه سبب حیوانات طیبه و حیوانات طیبه سبب خلقت نباتات طیبه

و نباتات طیبه سبب اراضی طیبه چنانکه این مسئله را مشایخ ما رضوان الله علیهم واعلی الله مقامهم در مقام خود

بتفصیل بیان کرده اند و ما در صدد بیانش نیستیم مقصود ما بیان وجه بعض الاشیاء است که بعض فرموده بعض را چون

ایشان سلام الله علیهم لا و بالذات بسبب خلقت اینها شده و مناسب با دون اند بهمان ترتیب که گذشت لهذا لعقل اشیاء
در سعود فهم و از آنجمله فقره دعای قنوت سید الشهداء علیه السلام است که در مهج الدعوات شیخ طوسی علیه الرحمه روایت کرده
که آنحضرت در قنوت این دعا را میخواندند اللهم منک البدء ولک المشیة ولک الحول ولک القوة وانت الله الذی لا اله الا
انت جعلت قلوب اولیائک مسکنا لمشیتک ومکمنا لارادتک وجعلت عقولهم مناصب اوامرک ونواهیک فانت اذا
شئت ما تشاء حرکت من اسرارهم کوامن ما ابطنت فیهم وابدأت من ارادتک علی السنتهم ما افهمتهم به عنک الدعا
تأمل کنید درین فقره که میفرماید فانت اذا شئت الخ یعنی تو زمانیکه میخواهی آنچه را که میخواهی حرکت در میدهی از نهانهای
ایشان یعنی اولیا پنهانیهای آنچیزرا که در ایشان مستور کرده و اظهار میکنی از اراده خود بر زبان ایشان آنچیزیرا
که بایشان فهمانیده و به بیند چه صریح است در اثبات مدعی احدی محل ریب نمیماند اگر انصاف بدهد و از آنجمله فقره
دعای رجب است که در مصباح کفعمی از جناب حجت عجل الله فرجه و صلوات الله علیه روایت کرده میفرماید اللهم
انی اسئلک بمعانی جمیع ما یدعوک به ولاة امرک الی ان قال علیه السلام اسئلک بما نطق فیهم من مشیتک فجعلتهم معادن
لکلماتک وارکانا لتوحیدک وآیاتک ومقاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان الدعا شاهد در فقره
ومعادن لکلماتک میباشد که ولاة امر که عبارتست از ائمه علیهم السلام چنانکه در حدیث بنی امیر المؤمنین علیه السلام بیان
فرموده معادن کلمات فرموده مشیت خدا هم کلمه ایجاد خداست اگر کلماترا اعم از کلمات لفظیه و کونیه بگیری
اثبات مطلوب بطریق اکمل میشود زیرا افراد کائنات همه کلمات خدایند چنانکه در قرآن میفرماید وکلمة منه اسمه
المسیح فافهم انشاء الله و از آنجمله فقره خطبه جناب امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه شیخ طوسی علیه الرحمه
در مصباح المتهجد روایت کرده که آنحضرت در آن خطبه میفرماید ان الله اختص لنفسه بعد نبیه صلی الله علیه واله
من بریته خاصة علاهم بتعلیته وسما بهم الی رتبته الی ان قال وشهدهم خلقه وولاهم ما شاء من امره وجعلهم تراجمة
مشیته والسن ارادته عبیدا لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون محل شاهد فقره وولاهم ما شاء من امره است یعنی
مباشر کردانید ایشانرا و تولیت داد بانچیزی که میخواست از امر خود و ایشانرا مترجم مشیت خود قرار داد و زبانهای اراده

خود و از آنجمله حدیثی است که از غرر و درر روایت کرده‌اند که از حضرت ولایت‌مآب صلوات الله علیه و آله یکی از اعراب از عالم علوی

سؤال کرد آنحضرت در جواب فرمودند صور عاریة عن المواد خالیة عن القوة و الاستعداد تجلی لها فاشرقت

وطالعها فتلألأت والقی فی هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله و شکی نیست در اینکه ملاء اعلی اولی ائمه علیهم السلام‌اند و ملائکه

ملاء اعلی از نور ایشان هستند و وقتیکه ایشان سلام الله علیهم ملاء اعلی شدند در حق ملاء اعلی فرمودند که خدا افعال خود را

از آنها ظاهر کرداند پس ثابت شد که افعال خدا از ائمه علیهم السلام ظاهر میشود و دلیل بر اینکه ایشان سلام الله علیهم ملاء اعلی

هستند روایت محمد بن یحیی فارسی است که میگوید روزی امام رضا علیه السلام از نزد مامون خارج شده بود و بر

استری سوار بود تشریف میبردند که چشم ابونواس بآنحضرت افتاد و نزدیک رفت و عرض کرد که یابن رسول الله چند شعری

در مدح شما عرض کرده‌ام و دوست میدارم شما آنها را از من بشنوید حضرت فرمود که بخوان ابونواس شروع کرد

بخواندن این ابیات   مطهرون نقیات ثیابهم   تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا   من لم یکن علویا

حین تنسبه   فماله فی قدیم الدهر مفتخر   فانتم الملاء الاعلی و عندکم   علم الکتاب و ما جاءت به السور

پس حضرت فرمود بتحقیق ابیاتی گفته که هیچ کس بر تو سبقت نگرفته بسوی آنها بعد از آن بغلامش فرمود آیا چیزی

از نفقهٔ ما همراه داری عرض کرد که سیصد اشرفی دارم فرمود آنها را بده بابی نواس بعد از آن فرمود بغل را بابی نواس ببر که

قلیل شمارد و پیدا است که ظاهرا مراد از این بآن بدیهی است تقریر ائمه علیهم السلام حجت است و اگر ایشان سلام الله علیهم ملاء اعلی

نبودند ابونواس را نهی میفرمودند حال آنکه تعریف فرمودند و آنقدر انعام دادند و شیخ حسین نجفی مرحوم و از اجلاء

علماست در اشعار خود گفته   و هم علة الاشیاء و الله موجد   بهم قال للاشیاء کونی فکانت

سماء و ارضوها و ما بث فیهما   و هم سبب للخلق فی کل نشاة   بهم قد تجلی الله جل جلاله   و فیهم انبائه بعین البصیرة

فذات لمخلوق و وصف لخالق   و قد عارف الالباب آیة حیرة   والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد

و آله الطاهرین   در اثبات اینکه ائمه علیهم السلام علة غائیه‌اند یعنی سبب ایجاد ماده جمیع مخلوقات‌اند در این

باب هشتم چند فصلست   در آنکه قوس صعود بعکس قوس نزول است یعنی هر چه که در قوس صعود با آخر است

معلوم است و در قوس نزول مقدم بوده مثل پله‌های نردبان آن پلهٔ بالایی در وقت پایین آمدن از همه مقدم‌تر است
و در حین بالا رفتن از همه آخرتر میشود پس مردم بعکس سیر نزول درین عالم سیر صعودی میکنند آخر هر کس بجایی منتهی میشود
میشود که اوّلش یعنی مبدأش همانجا بوده و بآنجا عود کرده کما بدأکم تعودون کل شیء یرجع الی اصله و الشیء لا یتجاوز ما وراء
مبدأه و دلیل بر مطلب حدیث حضرت صادق علیه السلام است چنانکه در تفسیر صافی روایت کرده که آنحضرت فرموده اول
من سبق الی بلی رسول الله صلی الله علیه و آله و ذلک انه اقرب الخلق الی الله و کان بالمکان الذی قال له جبرئیل لما
اسری به الی السماء تقدم یا محمد فقد وطأت موطئاً لم یطأه ملک مقرب و لا نبی مرسل و لو لا ان روحه و نفسه کانت من
ذلک المکان لما قدر ان یبلغه الحدیث و بمقتضای این حدیث همه مؤمنین منتهی میشود سیرشان به بهشت و همه کفار عود میکنند بجهنم
و ازین بالضروره معلوم میشود که مبدأ مؤمنین بهشت بوده که بآنجا عود خواهند کرد و مبدأ کفار جهنم بوده که بآنجا رجوع
باید بکنند زیرا که اگر مادهٔ ایشان از آنجا برداشته نشده بود ممکن نمیشد بآنجا معاودت نمایند چنانکه حضرت صادق
علیه السلام نص فرموده‌اند بر معنی پس اگر ما بدلیل قطعی اثبات بکنیم که ائمه علیهم السلام سبب خلقت بهشت و جهنم‌اند یعنی بهشت و جهنم
هر دو بواسطهٔ ایشان مخلوق شده‌اند بالقطع و الیقین ثابت میشود که ایشان سلام الله علیهم علت مادیهٔ جمیع مخلوقات هستند
و نیست الا الرحمن احادیثی که در این باب وارد شده در فصل جداگانه بیان میکنیم که هیچکس را محل ریبی نماند و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم
بدانکه هر چیزی که در عالم امکان پیدا میشود مرکب از دو جهت است جهت وجود و جهت ماهیت جهت
وجود در همه جا نور است و خیر و بهشت و جهت ماهیت در همه جا ظلمت است و شر است و دوزخ نهایت در بعض جاها
جهت وجود غالب آمده بر جهت ماهیت بحیثیتی که از برای ماهیت اثری بهیچوجه نمانده همچنانکه در ائمه علیهم السلام اینطور
شده و یا بحیثیتی که ماهیت هم گاه گاهی اثر ظهور را میکند همچنانکه در سایر مؤمنین و در بعض جاها ماهیت غالب آمده
بر وجود آن هم بحیثیتی است که از برای وجود هیچ اثری نمانده همچنانکه در رؤسای کفر و ضلالت و یا اینکه وجود هم
گاه گاهی اثر دارد همچنانکه در ضعفای کفار و فساق شیعه و هر چه که طاعت و حسنات از وجود سر میزند و هر چه
معصیت است و سیئه از ماهیت سر میزند و طاعات و حسنات چون از وجود ناشی میشوند وجود جهت بهشت است

لهذا منسوب بخدا بود و نشان طهارت است و معاصی و سیئات چون از ماهیت ناشی میشوند و ماهیت جهة
انیت است از این باب اگر نسبت بخود شخص دهند طهارت است و الا هر دو نوع بحول و قوه خداوند و مشیت او
خالق وجود و ماهیت هر که باشد خالق فرع آنها هم همان میشود مثل من خالق غیر الله قل الله خالق کل شیء لکن وجود را
اولا و بالذات خلق کرده و ماهیت را ثانیا و بالتبع از وجود خلق کرده هو الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها
ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک قل کل من عند الله یا ابن آدم انا اولی بحسناتک
منک و انت اولی بسیئاتک منی پس حسنات و خیرات از خداست و نجاست و رجعتش هم بسوی اوست و سیئات
و شر و از نفس است و رجوعش هم بسوی اوست لکن نجاست مثل نور شمس از شمس است و بشمس است و عودش هم الیه
اوست و اما ظل بشمس است که اگر شمس نبود سایه پیدا نمیشد لکن از دیوار است و بازگشتش هم بسوی دیوار است ایشان را
زیاده برین گنجایش بیان این مسئله ندارد و الحمد لله   بدانکه نوری از ائمه اطهار علیهم السلام در عالم اول
سر زده صاحب جهة خواهد شد لامحاله چنانکه سابق معلوم شد کل ممکن زوج ترکیبی جهة وجود دارد و جهة ماهیت
و اکوان جمیع مخلوقات از آن نور خلق شده و هنوز تکلیف شرعی نیامده هیچکس محکوم بحکم ایمان نبوده و نه محکوم
بحکم کفر بلکه بر هر دو صلاحیت داشتند کان الناس امة واحدة اشاره باین مقام است و احادیث کثیره در تخصیص
وارد شده که فرموده اند خداوند همه مخلوقات را از نور ما آفرید بدون اینکه تخصیص بمؤمنین و شیعیان بدهند چنانکه
بعضی از آن احادیث در باب اول نقل کردیم و در این باب هم مذکور خواهد شد و بعد از آن تکلیف شرعی بر مردم
عرضه شد هر که قبول کرد جهة نور در او غالب آمد بر جهة ظلمت و ماهیت و حکم ماهیت باطل و مضمحل شد و آن شخص
بهشتی شد و در شرع هم منسوب بائمه علیهم السلام شد چنانکه احادیثی را که در این باب وارد شده عرض خواهیم کرد
انشاء الله و هر که قبول نکرد جهة ظلمت و ماهیت در او غالب آمد بر جهة نور و وجود و حکم وجود و نه خود و جهه باطل و
بر طرف شد و آن شخص دوزخی شد و در شرع منسوب بائمه علیهم السلام نشد و در این مقام اختلاف بهم رسید و آخر آیه شریفه
فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین فاختلفوا در بیان این مقام است و چون جهة وجود مقام وحدت و مقام

نور است و انوار از همدیگر صدمه نمی‌خورند از بابت لطافت و رقت لهذا مؤمنین با هم دیگر اتحاد و الفت دارند
چون جهت ماهیت مقام کثرت و مقام ظلمت و کثافت است لهذا کفار از همدیگر خوششان نمی‌آید زیرا که مقام
کثرت مقام ضد و ضد است و ضد از همدیگر متاذی می‌شوند کلما دخلت امة لعنت اختها الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقین

جان گرگان و سگان از هم جداست
متحد جانهای شیران خداست

پس جنبه جهت وجود نورانیت ایشان سلام الله علیهم است نه از جهت ماهیت ایشان و با عبارت دیگر باز عکس نور است
و در این آیه شریفه خدا نص بر همین مطلب فرموده می‌فرماید و ضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله
العذاب مراد از سور در معنی حصار است جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله است و باب آن سور جناب امیر علیه السلام است
و در زیارت جناب امیر علیه السلام می‌فرماید چنانکه مجلسی علیه الرحمه در تحفه روایت کرده السلام علی نعمة الله علی الابرار
و نقمته علی الفجار و در آیه دیگر می‌فرماید و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و حضرت
امیر علیه السلام می‌فرماید

اری الاحسان عند الحر دینا
و عند النذل منقصة و ذما
کقطر الماء فی الاصداف در
و فی شدق الافاعی صار سما

بدانکه احادیث بسیار دلالت می‌کند بر اینکه ایشان سلام الله علیهم اوّلا
خلقت بهشت و دوزخ بسیار است لکن ما اکتفا می‌کنیم بذکر بعضی از آنها از آن جمله فقره دعائی است که جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه تعلیم فرمودند می‌فرماید و بالاسم الذی سمی نفسه واستوی به علی عرشه فاستقر
به علی کرسیه و خلق به ملائکته وسمواته وارضه وجنته وناره وابتدع به خلقه الذی دعا و معلوم است که مراد از این اسم
جناب امیر علیه السلام است بجهت اینکه نفس الله لقب آن حضرت است و از جمله فقره خطبه جناب امیر علیه السلام را صدر
خطبه در مصباح کفعمی و در مصباح متهجد شیخ طوسی روایت کرده شده که آن حضرت در آن خطبه فرمود انا الوسیله
الذی نصبنی الله للاتباع بعد نبیه صلی الله علیه و آله و انا قسیم الجنة والنار و انا حجة الله علی الفجار و الابرار
و همچنین در همین مضمون است حدیثی که در احتجاج طبرسی از آن حضرت روایت کرده فرمود انا یعسوب انا قسیم الجنة
والنار و از جمله حدیثی است که در کتاب بحار و ریاض الجنان مرویست از جناب رسول صلی الله علیه و آله

حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث طولانی فرمودند و در آن حدیث میفرمایند ثم فتق نور الحسین فخلق منه الجنة
والحور العین من نور الحسین و نور الحسین من نور الله و الحسین افضل من الجنة والحور العین ثم ان الله خلق الظلمة
بالقدرة فارسلها فی سحائب البصر الحدیث و مراد از ظلمت جهنم است بالبداهة و قدرت خدا هم ایشان سلام الله علیهم
هستند چنانکه حدیث طارق را پیشتر نقل کردیم و در آن حدیث نص صریح برای همین مطلب بود رجوع کنند به بینید و اما
اینکه فرمودند بالقدرة و نفرمودند من القدرة او من نور القدرة سببش همان بود که پیشتر عرض کردم که ظلمت و شرور
با ایشان نسبت نه از ایشان یعنی اولی است ظلمت را با ایشان نسبت نمیدهیم اگرچه بسبب ایشان موجود شده اما
چنین که خداوند اضلال را در اکثر جا با شیطان نسبت داده مثل ولاضلنهم ولاغوینهم اجمعین و امثال این بسیار است در
آیات قرآن و گاهی هدایت و ضلالت هر دو را بخود نسبت داده میفرماید یهدی من یشاء و یضل من یشاء و
میفرماید و من یهدی الله فهو المهتد و من یضلل فاولئک هم الخاسرون و میفرماید من یضلل الله فلا هادی له الا آنکه
فافهم مخفی نماند که ما در اثبات این مطلب یعنی علت غائیه بودن ائمه علیهم السلام محتاج باین مقدمه یعنی مقدمه ثانیه بیان بهشت و
دوزخ نبودیم لکن محض عمده این مقدمه را ترتیب دادم بجهة ذکر مطالبی چند که فهمیدن آنها بسیار اهمیت کلی داشت در
مقدمات مذکوره شد فهمید آنکه فهمید و الا آن حدیث متواتری از کتاب حدیقة الشیعه در باب اول ذکر کردیم کفایت
میکند در اثبات مدعی در حدیث اول فرمود ثم خلق الله الخلایق من نورنا و در حدیث دوم فرمود ثم خلق الله
الاشیاء من نوره و نور علی الخلایق جمع محلی بالف لام افاده عموم میکند هم شامل کفار میشود و هم شامل مؤمنین
همچنین الاشیاء افاده عموم میکند و اینکه جمیع اشیاء را در بعض احادیث میفرمایند خدا از نور ما آفریده بدون تخصیص
بمؤمنین بیان حکم کونی است زیرا که در کون همین طور است جمیع اشیا منسوب بایشانند و اینکه در احادیث دیگر
میفرمایند که شیعیان ما را خدا از نور ما آفرید که مقید بشیعیان و مؤمنین میفرمایند این در شرع است اینکه مشیت
می بینی خیر و شر را مع اینکه خداوند خلق کرده میفرماید انا خالق الخیر طوبی لمن اجریته علی یدیه و انا خالق الشر ویل لمن اجریته
علی یدیه و در دعاها که بعد از تکبیر هفتم میخوانند امام علیه السلام میفرماید لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک

الیک آید عایش گاهی خلقت شر از خداوند بجو و نسبت میدهد و گاهی نسبتش امام علیه السلام از خدا قطع میکند چنانکه
خداوند هم در حدیث قدسی میفرماید ولی سبب آنها کن منی فافهم انشاء الله و کو ... منفعت نباشد ذکر احادیثی در
خصوص خلقت شیعیان وارد شده بدانکه احادیثی در خصوص وارد شده بسیار است از آنجمله حدیثی است که در کتاب
نعیم الابرار از کتاب ریاض الجنان نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام بمفضل فرمودند یا مفضل اتدری لم سمیت
الشیعة شیعة یا مفضل شیعتنا منا و نحن من شیعتنا اما تری هذه الشمس این تبدو قلت من المشرق قال الی این تعود قلت
الی المغرب قال علیه السلام هکذا شیعتنا منا بدؤا و الینا یعودون الحدیث و از آنجمله حدیثی است در کتاب بحار از ابی
بصیر روایت کرده که گفت داخل شدم بر جناب صادق علیه السلام و با من هم مردی بود از اصحاب ما پس گفتم بآنحضرت که
فدایت شوم یا بن رسول الله انی لاغتم و احزن من غیر ان اعرف لذلک سببا فقال ابو عبد الله ان ذلک الحزن و
الفرح یصل الیکم منا لانا اذا دخل علینا حزن او سرور کان ذلک داخلا علیکم و لانا و ایاکم من نور الله عز و جل فجعلنا
و طینتنا و طینتکم واحدة و لو ترکت طینتکم کما اخذت لکنا و انتم سواء و لکن مزجت طینتکم بطینة اعدائکم فلولا ذلک ما
اذنبتم ذنبا ابدا قال قلت جعلت فداک فتعود طینتنا و نورنا کما بدا فقال ای و الله یا عبد الله اخبرنی عن هذا الشعاع
الزاهر من القرص اذا طلع اهو متصل به او باین منه فقلت جعلت فداک بل هو باین منه فقال افلیس اذا غابت
الشمس و سقط القرص عاد الیه فاتصل به کما بدا منه فقلت له نعم فقال کذلک والله شیعتنا من نور الله خلقوا
و الیه یعودون والله انکم لملحقون بنا یوم القیمة و انا لنشفع فنشفع و والله انکم لتشفعون فتشفعون و ما منکم من رجل
الا و سترفع له نار عن شماله و جنة عن یمینه فیدخل احباءه الجنة و اعداءه النار و از آنجمله حدیث دیگر است
در همان کتاب از جابر روایت کرده که گفت بین یدی ابی جعفر علیه السلام ثم قلت یابن رسول الله انی اهتم
من غیر مصیبة تصیبنی او امر نزل بی حتی تعرف ذلک اهلی فی وجهی و یعرفه صدیقی قال نعم یا جابر قلت و مم ذلک
یا بن رسول الله قال و ما تصنع بذلک قلت احب ان اعلمه فقال یا جابر ان الله خلق المؤمنین من طینة الجنان
و اجری فیهم من ریح روحه فلذلک المؤمن اخو المؤمن لابیه و امه فاذا اصاب تلک الارواح فی بلد من البلدان

شیشی حضرت علیه لا رواح لانها منه و از آنجمله حدیثی است که در همان کتاب از ابا بصیر روایت کرده که گفت شنیدم حضرت
صادق علیه السلام فرمودند المؤمن اخو المؤمن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئا منه وجد الم ذلک فی سایر جسده و ارواحهما من
روح واحدة وان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها و در کتاب نعیم الابرار از کتاب
مختصر البصائر روایت کرده که مفضل عرض کرد بحضرت صادق علیه السلام پیش از خلقت آسمانها و زمین چه چیز
بودید حضرت در جواب فرمود کنا انوارا نسبح الله تعالی و نقدسه تا اینکه فرمود لانا خلقنا انوارا و خلقت شیعتنا من
شعاع ذلک النور فلذلک سمیت شیعة فاذا کان یوم القیمة التحقت السفلی بالعلیا ثم قرب ما بین اصبعیه جمع کشیده مسبحه
این احادیث را و به چند حدیث چنانچه میبینید در این رساله مختصر گنجایش بیش از این نداشت و الا اشاره ببعضی بعلت
میکردم و السلام علی محمد و آله الطاهرین   و اثبات اینکه ائمه علیهم السلام علت صوریه یعنی
سبب خلقت صورت اشیا ایشانند و در این باب هم چند فصل است   بدانکه هر چیزی که منتسب بعالم
ایجاد میشود لابد است در هر یکی از آنها از ماده و صورت ماده جهت اشتراک آنهاست و صورت جهت امتیاز آنها اگر
آن صورتها بر حصص ماخوذه از ماده عارض نشده تعدد و امتیاز بهم نمیرسید چنانکه معلوم کل عقلاست که
احتیاج بتفصیل ندارد ولیکن ما به الامتیاز یعنی صورت گاهی معنوی میشود مثل سعادت و شقاوت و کفر و ایمان
که سعادت و ایمان بر مؤمن عارض شده و شقاوت و کفر بر کافر و این دو صورت امتیاز داده میان مؤمن و
کافر و گاهی صوری محض میشود مثل تربیع و تثلیث که بر حصه از چوب عارض میشود صورت تربیع مربع را از
مثلث تمیز میدهد و همچنین صورت تثلیث مثلث را از مربع جدا میکند و این ماده و صورت از امور اضافیه اند
باینمعنی که میشود یک چیز نسبت ببالا صورت گویی و نسبت بپایین ماده مثل صورت خشتیت نسبت با فرق
بتراب باشد صورتست که عارض شده بیک حصه از تراب آنرا تمیز داده از حصه دیگر آن صورت خشتی مثلا عارض
شده و اما نسبت بماده که عبارت باشد از چیزهایی که از چوب میسازند مثل در و پنجره و تخت و امثال اینها ماده آن است
زیراکه ماده در یک حصه ایست از چوب آنحصه با ماده و صورتش معا ماده در شده و صورت در که با تربیع باشد

و یا تثلیث مثلاً عارض شده یک حصه از چوب آنحصه را تمیز داده و هکذا مجملاً هر چیزی که باعث اختلاف میشود

و مهیا ساز میان در دو آن را صورت میگویند بدانکه از بدیهیات است در نزد هر ذی شعوری از دست

کاتب بمنزله قلمی حروف و کلمات را کاتب بواسطه آن می نویسد علت صوری حروف و کلمات است چنانکه

احتیاج به بیان ندارد پس اگر دلیل پیدا شود بر اینکه ائمه علیهم السلام دست خدایند و یا قلم خدایند که با آن حروف

و کلمات مخلوقات را بر لوح عالم امکان نوشته کفایت میکند در اثبات مدعی و مطلوب و اینکه ایشان

سلام الله علیهم دست خدایند از حد ضرورت دین و مذهب تجاوز کرده و اینکه ایشان سلام الله علیهم قلم خدا

هستند احادیث کثیره در این باب وارد شده چنانکه در باب اول بعضی از آنها را ذکر کردیم احتیاج به تکرار نیست

هر که خواسته باشد رجوع بآنجا نماید تا مسئله منکشف گردد و این بهترین دلیل محکمی است در اثبات علت صوریه بودن

ائمه علیهم السلام بدانکه اختلاف اشیا و امتیاز ایشان یا در کون است و یا در شرع اما اختلاف در کون در خلق

اول است که خداوند عالم مواد را خلق کرد و صور شخصیه و یا نوعیه و یا جنسیه بآنها پوشانید و در همه عالم صور حادث سعادتی

و شقاوتی در میان نبود و همه مواد و صور را بواسطه ائمه علیهم السلام ایجاد فرمود چنانکه از احادیث که ذکر شد معلوم

شد در فرموده ثم خلق الاشیاء بالمشیة و نوعی معلوم است اشیا بماده و صورت قائم میشوند هیچ چیز بلا ماده

و صورت نمیشود مواد را بواسطه نبی خلق فرمود و صور را بواسطه ولی صلوات الله علیهما و اما اختلاف در شرع

در خلق ثانی است که بعد از عرض ولایت ائمه علیهم السلام هر که ایمان آورد مصور گردید بصورت حسنه که صورت

ایمانست و هر که انکار کرد مصور گردید بصورت قبیحه که صورت کفر است و این صورت ایمان و کفر در هر مرتبه

یک ظهوری دارد مثلا در عالم اجسام حسن صورت و اعتدال قامت مثلا صورت ایمان است و قبح صورت و

عدم اعتدال قامت مثلا صورت کفر است و در عالم ارواح حسن خلق و علم و معرفت و شجاعت و سخاوت

مثلا صورت ایمان است و سوء خلق و جهل و انکار و جبن و بخل مثلا صورت کفر است و دلیل بر این مطلب از

احادیث بسیار است اما چون رساله بطول انجامید نمیخواهم که از آن احادیث نقل کنم زیرا که ما مبنی

اهل حق یک حدیث هم کافی است و برای حسابن عناد اگر صد هزار حدیث بخوانی باز هم ایمان نخواهند آورد

هر کرا ازلی به بهبود نبود   دیدن روی نبی سود نبود   کجا مانده حدیث نبی باشد از جملهٔ آنها فقرهٔ دعای رجبیه است

که از جناب حجت علیه السلام مرویست که میفرماید اعضاد و اشهاد و حفظة و روّاد و مناة و اذواد الله عاشهد در این لفظ

مناة است جمع مانی است و مانی بمعنی مقدّر و مصوّر است و از جملهٔ آنها حدیثی است که در کتاب کافی از حضرت

صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ شریفه صبغة الله و من احسن من الله صبغة روایت کرده که فرمودند صبغ المؤمنین

بالولایة فی المیثاق از جملهٔ آنها حدیثی است که ابن ادریس در سرائر نقل کرده از سلیمان بن خالد که گفت شنیدم

حضرت صادق علیه السلام میفرمود ما من شیء و ما من آدمی و لا انسی و لا جنّی و لا ملک فی السموات و الارض الا و نحن

الحجج علیهم و ما خلق الله خلقا الا و قد عرض ولایتنا علیه و احتجّ بنا علیه فمؤمن بنا و کافر و جاحد حتی السموات و الا

رض و الجبال الآیة یعنی الشجر و الدواب و از جملهٔ حدیث مشهوریست که در کافی روایت کرده که الشقی من شقی فی بطن امه

و السعید من سعد فی بطن امه و بدرایت که مراد از ام مقام ولایت است نمی بینی که در زیارت جامعه میفرماید سعد

من والاکم و هلک من عاداکم و نیز در اصول کافی حدیثی در اوصاف امام روایت کرده که در آن حدیث امام رضا

فرموده اند الامام الانیس الرفیق و الام البرّة بالولد الصغیر و در حدیث نبوی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که

یا علی ما اختلف فی الله و لا فیّ و انما الاختلاف فیک یا علی و خداوند میفرماید عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه

یختلفون و جناب امیر علیه السلام فرمود ان النبأ هو اعظم منی و بانه در حدیث نبوی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمودند انا و علی ابوا هذه الامة و جناب صادق علیه السلام فرمود ان الله خلق المؤمنین من نوره و صبغهم فی رحمته فالمؤمن

اخو المؤمن لابیه و امه ابوه النور و امه الرحمة و در تفسیر صافی در ذیل آیهٔ شریفه و لولا فضل الله علیکم و رحمته الآیة

حدیثی روایت کرده که امام علیه السلام فرمود فضل الله رسول الله صلی الله علیه و آله و رحمته علی امیر المؤمنین تا آنجا

که در ضمن این احادیث چه مذکور شده و بنده زیاده برین اقبال ندارم و التسلیم علی محمد و آله و علی تابعی آل محمد

در اثبات علت غائیه بودن ائمه علیهم السلام بانمعنی که ایشان سلام الله علیهم سبب وجود عالمند

خلقت هستند در ما دون ایشان یعنی غایت خلقت سایر اشیاء از غایت خلقت ایشانست زیرا که غایت خلقت یا

معرفت است و یا عبادت از بعضی احادیث چنین ظاهر میشود که معرفت غایت خلقت است چنانکه در حدیث قدسی

میفرماید کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و در قرآن میفرماید که و ما خلقت الجن و الانس الا

لیعبدون از این آیه چنین معلوم میشود که عبادت غایت ایجاد است و وجه جمع بر سبیل احتمال اینست که معرفت و عبادت

معا یکچیز اند و غایة خلقت همان یکچیزی است که مرکب از این دو است معرفت مادهٔ آن یکچیز است و عبادت صورت آن

پس در حدیث مادهٔ آن غایت را بیان فرموده و در آیه صورت آنرا از اینجهة جناب سید الشهدا علیه السلام بطور تلازم بیان فرموده

چنانکه در تفسیر صافی روایت کرده که آنحضرت فرمودند ما خلق الله الخلق الا لیعرفوه و اذا عرفوه عبدوه و اذا عبدوه

استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه بهرحال چه غایة خلقت خلق عبادت باشد چه معرفت ایشان واسطهٔ وجود

غایة هستند اگر ایشان نباشند هیچ کس خدا را نشناسد و نه او را عبادت میکند و دلیل بر این هم از احادیث

بسیار است اما چون این مطلب را کسی انکار نمیکند بلکه اجماعیست لهذا اکتفا میکنیم بذکر دو حدیث از جملهٔ احادیث

که حضرت امیر علیه السلام فرمود نحن الاعراف الذین لا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا و در کافی از حضرت صادق

علیه السلام روایت کرده که فرمود بنا عرف الله و بنا عبد الله و لولانا ما عرف الله و لولانا ما عبد الله چند حدیث

در کافی باین مضمون هست هر که خواسته باشد رجوع بکند بآنکتاب و باینجهة ملال و عدم اقبال و کثرت اشتغال در آخر رساله

باختصار گذشتیم   در خانه اگر کس است یکحرف بس است   و ما میخواهیم ختم نمائیم این رساله را به نقل

کلماتی چند از اعتقاد مجلسی علیه الرحمه تا معلوم شود که از علماء گذشته رضوان الله علیهم این مطلب را نوشته اند بلکه

در باب اول کلماتی چند از مقدس اردبیلی علیه الرحمه در ترجمهٔ حدیث نبوی ذکر کردیم که بمجرحت بسببیت ائمه

علیهم السلام اقرار کرده بود و مجلسی علیه الرحمه چون این مطلب را در عین الحیوة فی الجمله تفصیلی داده است میدانیم

چند سطری را از کتاب مزبور در بیان این مسئله مرقوم فرموده نقل نمائیم میفرماید چون جناب مقدس نبوی ذات اقدس

صلی الله علیه و آله اشرف کونات و زبده ممکنات و نهایت آنچه رتبهٔ امکانی از کمالات و استعدادات

گنجایش داشته باشد و بر ایشان مجتمع است ایشان مادهٔ قابلهٔ جمیع فیوضات و رحمتهایند و هر فیضی و رحمتی اول بر ایشان
فایض میگردد و بطفیل ایشان بتوسط آنها بدیگر سرایت میکند در خور استعدادات ایشان چنانچه نعمت ایجاد
که اول نعمتهاست اول بر آنحضرت فایض گردید بعد از آن بر دیگران چنانچه فرمود که اول ما خلق الله نوری یعنی همچنین
نبوت اول از برای آنجناب حاصل شد و ببرکت او بدیگران رسید چنانچه فرمود که کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود و فرمود که نحن الآخرون السابقون ما آخرانیم سابقان یعنی بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه
همه جمیع کمالات را داشتیم و اینست معنی شفاعت کبری که انبیاء از اول تا ابد آباد جمیع خیرات و کمالات بتوسط ایشان
بجمیع خلق فایض گردیده و میگردد و اینست سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید اول بر ایشان صلوات
فرستاد بعد از آن حاجت خود را طلبید تا برآورده شود زیرا که یک علت ناروا یعنی حاجت عدم قابلیت است
چون صلوات فرستاد و برای آن مادهٔ قابلهٔ رحمت طلبید که مانعی نیست در حق آنحضرت و اهل بیتش
مستجاب میشود و همینکه آب بسرچشمه آمد هر کس در خور قابلیت او از سرچشمه بهره میرسد در خور راهی که
بآن سرچشمه دارد کسی باشد که نهر عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات و سعادات بسوی
خود کنده باشد از هر رحمتی که بآنجا میرسد در خور آن نهر و گنجایش آن بهره میبرد و کسی جوی ضعیفی داشته باشد
همانقدر حصه مییابد پس معلوم شد که شفاعت انبیا و مقربان از انوار مقدسهٔ ایشان زیاده از دیگران است
و منت نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیا و دوستان خدا زیاده بر عوام ناس است چون سخن باینجا کشید
اینمطلب را از این بیشتر بیان میتوان کرد با آنکه این معلوم است که چندانکه مناسبت میان فاعل و قابل و مفیض و
مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد اینست که تا یک قدر مناسبتی نباشد افاضه نمیتواند شد پس
این ناقصان که در نهایت مرتبه نقصانند در استفاضهٔ ایشان از کاملین من جمیع الوجوه ناچار است از واسطه
که از جهات کمال بجناب مقدس ذو الجلال بنحوی ارتباطی داشته باشد و از جهة امکان و عوارض آن مناسبتی با ممکنات
ناقصه داشته باشد که افاضه و استفاضه باین جهة بعمل آید چنانچه در هدایت و ایصال احکام و حکم و حقایق

بمجلس این جهت بعمل آید و اشاره مجملی باینمعنی در ابواب نبوت شد و در بیان معنی قرب نیز اشاره شد
و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیه الهیه‌اند و نمونه از صفات جلال و جمال او متصف گردیده‌اند ایشانرا
کلمات الله و اسماء الله میگویند تمام شد کلماتی که ما میخواستیم نقل کنیم وقت تقریر باید در کلمات آقای
مجلسی ره دید ببینید که چه طور مطابق اعتقاد مایان فرموده رحمة الله علیه تمت الرساله بحمد الله و حسن توفیقه
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین حسب الخواهش سرکار رفعت و مکرمت مداری ولی النعم
محمد باقر خان دام الله عمره و توفیقه در حالت پریشانی احوال
تحریر ال بقلم شکسته رقم بنده حقیر و فقیر عسکر بن حسین بیک
اردوبادی الاصل تبریزی المسکن تحریر گردید
امید که بنظر مرحمت در اوقات مطالعه فرموده
چشم از معایب او پوشیده و از
[illegible]
فی شهر جمادی الاول
۱۲۶۹
سنه